

### چکیده

منطقه قفقاز جنوبی و غرب آسیا عرصه رقابت دو قدرت منطقه‌ای، ایران و ترکیه، با رویکردهای متمایز است. این مقاله با بهره‌گیری از چارچوب نظری منطقه‌گرایی ذیل نظریه سازه‌انگاری به پاسخ به این پرسش می‌پردازد که تفاوت رویکرد سیاست خارجی ایران و ترکیه در این دو منطقه چیست. یافته‌های این مقاله بر مبنای گفتگو با تعدادی از کارشناسان ایرانی ترکیه‌شناس، نشان می‌دهد سیاست خارجی ایران مبتنی بر منطقه‌گرایی درون‌زا، بازدارنده، متوازن‌ساز و ثبات‌محور است که ریشه در هویت تمدنی مشترک و پیوندهای فرهنگی-مذهبی با کشورهای هر دو منطقه دارد. در مقابل، سیاست خارجی ترکیه ذیل فرامنطقه‌گرایی و همسویی با ایالات متحده، بریتانیا و ناتو، رویکردی برون‌زا، تهاجمی، ضدتوازن و ثبات‌شکن را دنبال می‌کند. هدف ترکیه مهار نفوذ هویتی و ژئوپلیتیک ایران از طریق پیشبرد پروژه‌هایی چون «دالان تورانی ناتو»، سنی‌سازی جوامع شیعی، هویت‌سازی جعلی تورانی، محاصره ترانزیتی و امنیتی ایران و تضعیف نقش آن در سوریه و لبنان است. با این حال، آنکارا با وجود هماهنگی با آمریکا، از تجزیه ایران پرهیز دارد؛ زیرا بیم سوءاستفاده کردها و اسرائیل را از چنین وضعیتی بر علیه خود ترکیه دارد. این پژوهش با استفاده از دیدگاه‌های کارشناسان برجسته ایرانی، رقابت‌ها و همکاری‌های دو کشور را در نه حوزه شامل سیاست قفقازی، مذهب، هویت، ناتو، آذری‌های ایران، سوریه، جنگ احتمالی، مسئله کردی و کریدورهای اقتصادی تحلیل می‌کند و نتیجه می‌گیرد که منطقه‌گرایی هویت‌بنیان ایران در برابر فرامنطقه‌گرایی هژمونیک ترکیه، معماری امنیتی و ژئوپلیتیک هر دو منطقه قفقاز جنوبی و غرب آسیا را دوقطبی کرده است.

واژگان کلیدی: ایران، ترکیه، قفقاز جنوبی، غرب آسیا، منطقه‌گرایی، سازه‌انگاری، دالان تورانی ناتو

### 1. مقدمه

فروپاشی شوروی و به‌ویژه تحولات دهه ۲۰۱۰ به این سو، قفقاز جنوبی و غرب آسیا را به عرصه پویای کنشگری دو قدرت تاریخی ایران و ترکیه تبدیل کرده است. ایران با تکیه بر پیوندهای تمدنی، زبانی، هویتی و مذهبی دیرینه با همسایگان خود در قفقاز جنوبی و غرب آسیا و ترکیه با بهره‌گیری از گفتمان نو عثمانی‌گری و پان‌ترکیسم، هر یک در پی نقش‌آفرینی و نفوذ در این دو منطقه هستند. پرسش اساسی آن است که این دو رویکرد چه تفاوت ماهوی با یکدیگر دارند و پیامدهای آن برای نظم منطقه‌ای چیست. مقاله حاضر با استفاده از چارچوب نظری منطقه‌گرایی در قالب نظریه سازه‌انگاری، این تمایز را در دو سطح هویتی-گفتمانی و عملکردی-راهبردی ریشه‌یابی می‌کند. فرضیه اصلی مقاله آن است که ایران منطقه‌گرایی را به‌عنوان فرایندی درون‌زا، مشارکت‌محور و متکی بر فرهنگ و هویت مشترک با همسایگان خود در قفقاز جنوبی و غرب آسیا دنبال می‌کند، حال آنکه ترکیه با رویکرد فرامنطقه‌گرایی و از طریق ائتلاف با قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند آمریکا، بریتانیا و کشورهای عضو ناتو برای ایجاد بلوک هژمونیک ترکی-سنی و پیشبرد سیاست مهار ایران اقدام می‌کند.

### 2. چارچوب نظری: منطقه‌گرایی در آینه سازه‌انگاری؛ از برساختگی هویت تا الگوهای رقابت

برای فهم بنیادین تفاوت رویکرد سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی و غرب آسیا، نیازمند چارچوبی تحلیلی هستیم که از تقلیل‌گرایی صرف مادی و ژئوپلیتیکی فراتر رود و به لایه‌های عمیق‌تر هویتی و معنایی کنش دولت‌ها نفوذ کند. نظریه‌های کلاسیک جریان اصلی روابط بین‌الملل در تحلیل پدیده منطقه و منطقه‌گرایی، عمدتاً بر بنیان‌های مادی و عقلانیت ابزاری استوار بوده‌اند. در سنت رئالیستی، منطقه صرفاً یک فضای جغرافیایی مفروض و از پیش تعیین‌شده است که دولت‌ها در آن برای کسب قدرت و امنیت نسبی با یکدیگر به رقابت می‌پردازند و ساختار قطبیت حاکم بر نظام بین‌الملل، رفتار آن‌ها را شکل می‌دهد. در این نگاه، منطقه چیزی جز انعکاس ساختار مادی توزیع قدرت نیست. از سوی دیگر، نظریه‌های لیبرالی و نهادگرای نولیبرال، هرچند با خوش‌بینی بیشتری به امکان همکاری می‌نگرند، اما منطقه را عمدتاً حوزه‌ای جغرافیایی می‌دانند که در اثر تعاملات و همکاری‌های اقتصادی، وابستگی متقابل تجاری و نهادسازی‌های کارکردگرایانه شکل می‌گیرد. برای لیبرال‌ها، «منطقه‌ای شدن» محصول سرریز همکاری‌های فنی-اقتصادی و انتخاب

عقلانی دولت‌ها برای بیشینه‌سازی منافع مطلق است. وجه مشترک هر دو پارادایم، غفلت از محتوای هویتی، تاریخی و معنایی است که یک منطقه را در ذهن و عمل بازیگرانش برمی‌سازد. (دهقانی فیروزآبادی، 1377، ص. 569)

در مقابل، سازه‌نگاری به‌مثابه یک رهیافت نظری، با ایجاد چرخشی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، دریچه نوینی به سوی فهم منطقه می‌گشاید. سازه‌نگاری با تأکید بر «ساخت اجتماعی واقعیت»، هسته سخت تحلیل را از ساختارهای صرفاً مادی به ساختارهای معنایی و هنجاری منتقل می‌کند. از این منظر، واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، از جمله «منطقه»، اموری طبیعی و از پیش داده‌شده نیستند، بلکه «برساخته‌های اجتماعی» هستند که در فرایند تعامل مستمر کنشگران، بر مبنای معانی بین‌الذهانی مشترک، هویت‌ها و انگاره‌های ذهنی ساخته و بازتولید می‌شوند. بنابراین، یک منطقه صرفاً مجموعه‌ای از کشورهای هم‌جوار بر روی نقشه نیست؛ بلکه فضایی است که در آن، دولت‌ها و ملت‌ها، خود را متعلق به یک «ما»ی جمعی می‌دانند، سرنوشت خود را به هم گره خورده می‌بینند و هویت منطقه‌ای را در فرایند جامعه‌پذیری درونی می‌کنند. (ونت، 1401)

ادلر و بارنت (1998) در نظریه «اجتماعات امنیتی» خود، به‌خوبی نشان می‌دهند که چگونه جوامع سیاسی با ایجاد هویت جمعی، اعتماد متقابل و تعریف منافع مشترک، منطقه‌ای صلح‌آمیز و باثبات را برمی‌سازند که در آن، توسل به زور برای حل اختلافات غیرقابل تصور می‌شود. در چنین فرایندی، «همگرایی هویتی» و «وابستگی متقابل گفتمانی» به مراتب مهم‌تر از صرف هم‌جواری فیزیکی یا مبادلات اقتصادی است. به بیان دیگر، مناطق «جامعه‌های تصور شده» هستند که اعضای آن خودآگاهی مشترکی نسبت به تعلق به یک کل یکپارچه دارند، هرچند ممکن است این کل از نظر سیاسی به واحدهای مستقل تقسیم شده باشد. برای نمونه، احساس تعلق به «جهان اسلام»، «حوزه تمدنی ایرانی» یا «دنیای ترک»، همگی برساخته‌هایی هویتی هستند که می‌توانند مبنای کنش سیاسی و منطقه‌گرایی قرار گیرند.

با تکیه بر این شالوده نظری، می‌توان دو الگوی آرمانی متمایز از منطقه‌گرایی را صورت بندی کرد که هر یک بر مبنای سرشت هویتی، منابع کسب مشروعیت، ابزار پیشبرد سیاست خارجی و پیامدهای امنیتی خود قابل شناسایی هستند:

## 2.1. الگوی نخست: منطقه‌گرایی درون‌زا<sup>1</sup>

این الگو زمانی شکل می‌گیرد که منطقه بر مبنای پیوندهای عمیق و اصیل فرهنگی، تمدنی، تاریخی و هویتی میان جوامع آن برساخته شود. در این حالت، نیروی محرکه همگرایی میان کشورها، نه تحمیل خواسته‌های یک قدرت هژمون، بلکه وجود «زمینه‌های مساعد» طبیعی برای نقش‌آفرینی و ایجاد بلوکی از کشورهای همفکر و همراه است. منطقه‌گرایی درون‌زا از دل اشتراکات زبانی، مذهبی، آیینی و تجربه‌های تاریخی مشترک می‌جوشد و به همین دلیل، از درجه بالایی از مقبولیت و مشروعیت در نزد نخبگان و توده‌های مردم منطقه برخوردار است. این نوع منطقه‌گرایی، ذاتاً رویکردی بازدارنده، متوازن‌ساز و ثبات‌محور دارد:

- بازدارنده است، زیرا با تقویت ظرفیت‌های درونی و پیوندهای جمعی، مانع از نفوذ و مداخله ویرانگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌شود و امنیت را به‌مثابه یک کالای عمومی درون‌منطقه‌ای به نفع همه کشورها تأمین می‌کند.

- متوازن‌ساز است، چرا که با پذیرش تنوع و تکثر بازیگران در درون چارچوب هویتی مشترک، به دنبال ایجاد توازن قدرت میان بازیگران به صورت طبیعی و جلوگیری از ظهور هژمونی یک‌جانبه است و مکانیسم‌های چندجانبه را تقویت می‌کند.

- ثبات‌محور است، زیرا حافظ وضع موجود ژئوپلیتیکی، مرزهای رسمی و حاکمیت ملی کشورهاست و تغییرات را از مسیرهای مسالمت‌آمیز و تدریجی هدایت می‌کند. این الگو، نظم پایدار را محصول همگرایی هویتی و اعتماد متقابل می‌داند، نه حاصل توازن وحشت یا ایجاد وابستگی اقتصادی صرف.

## 2.2. الگوی دوم: فرامنطقه‌گرایی تحمیلی یا هژمونیک<sup>2</sup>

<sup>1</sup> Endogenous Regionalism

<sup>2</sup> Imposed Trans-regionalism

در نقطه مقابل الگوی قبلی، فرامنطقه‌گرایی تحمیلی یا هژمونیک هنگامی پدیدار می‌شود که یک قدرت منطقه‌ای یا مجموعه‌ای از قدرت‌های فرامنطقه‌ای، با فقدان اشتراکات هویتی اصیل با جوامع میزبان، اما با اتکا به برتری مادی (نظامی و اقتصادی) و ابزارهای نرم (رسانه، آموزش، مذهب)، در پی برساختن یک منطقه بر مبنای هویت و منافع خود باشد. این الگو، «منطقه‌ای شدن» را نه به‌عنوان فرایندی خودجوش و طبیعی، که به‌مثابه یک «پروژه سیاسی» از بالا و اغلب از طریق ائتلاف با قدرت‌های خارج از منطقه پیش می‌برد. (جمشیدی، 1386، ص. 791) نتیجه این کار، برساختن هویتی مصنوعی، جعلی یا تحریف‌شده است (مانند مفهوم «توران» در برابر «ایران») که فاقد ریشه‌های عمیق در خودآگاهی تاریخی جوامع منطقه است. این الگو دارای رویکردی تهاجمی، ضدتوازن و ثبات‌شکن است:

- تهاجمی است، زیرا برای تثبیت هویت و منافع تحمیلی خود، به مداخله نظامی، تغییر مرزها، مهندسی جمعیت دستکاری هویتی و ایجاد کریدورهای زورمدارانه متوسل می‌شود.

- ضدتوازن است، چون آشکارا در پی حذف یا مهار رقبا (به‌ویژه رقبایی که دارای پیوندهای طبیعی با منطقه هستند) و ایجاد یک نظم هژمونیک تک‌قطبی به نفع خود است و نه ایجاد توازن.

- ثبات‌شکن است، چرا که با تحریک گروه‌های جمعیتی و قومیت‌ها، ایجاد شکاف‌های هویتی مصنوعی، حمایت از گروه‌های افراطی و نقض حاکمیت ملی کشورها، معماری امنیتی باثبات پیشین را فرو می‌ریزد و منطقه را وارد چرخه‌ای از بی‌ثباتی و منازعه دائمی می‌کند. علت بی‌ثباتی آن است که هویت تحمیلی، همواره با مقاومت جوامع هدف روبه‌رو شده و برای بقای خود نیازمند کاربرد مستمر زور و سرکوب است. این نظم را می‌توان «نظمی شکننده بر فراز گسل‌های فعال هویتی» توصیف می‌کند که هر لحظه امکان فروپاشی دارد.

مقاله حاضر بر این باور است که دو الگوی فوق، به خوبی تبیین‌کننده جوهره تفاوت رویکرد سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی و غرب آسیاست. سیاست خارجی ایران در این پهنه جغرافیایی، به الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا نزدیک است. ایران به دلیل اشتراکات عمیق تمدنی، زبانی و مذهبی با ساکنان غرب آسیا و قفقاز جنوبی، این منطقه را حوزه تمدنی طبیعی خود می‌داند و از زمینه‌های مساعد، طبیعی و غیرمداخله جویانه برای ایجاد همگرایی برخوردار است. رویکرد آن، مبتنی بر حفظ ثبات، احترام به حاکمیت‌ها و مرزهای موجود و بازدارندگی در برابر نفوذ مخرب فرامنطقه‌ای است. در مقابل، سیاست خارجی ترکیه به الگوی فرامنطقه‌گرایی تحمیلی گرایش دارد. آنکارا با محوریت گفتمان نوع‌ثمنی‌گری و پان‌ترکیسم و در ائتلاف راهبردی با آمریکا، انگلیس و ناتو، به دنبال برساختن یک «جهان ترک» به‌مثابه منطقه‌ای تحت هژمونی خود است. این پروژه که با هدف مقابله با نفوذ طبیعی ایران و خفگی ژئوپلیتیک آن طراحی شده، به دلیل فقدان اشتراکات هویتی اصیل و اتکا به ابزارهای تهاجمی، ذاتاً ثبات‌شکن و بحران‌آفرین است. این چارچوب نظری، مبنای تحلیل نویسنده در بخش‌های آتی برای مقایسه دقیق سیاست‌های دو کشور در حوزه‌های مختلف خواهد بود.

### **2.3. سیاست خارجی ایران: منطقه‌گرایی درون‌زا، بازدارنده و ثبات‌محور**

ایران به دلیل پیوندهای عمیق تاریخی، تمدنی، زبانی و مذهبی با ساکنان غرب آسیا و قفقاز، منطقه را نه یک فضای نفوذ مصنوعی، بلکه حوزه تمدنی خود تعریف می‌کند. این اشتراکات هویتی، از کردها و لرها گرفته تا فارس‌ها و آذری‌ها و شیعیان منطقه، زمینه مساعدی برای سیاست همگرایی و ایجاد بلوک قدرت همفکر فراهم می‌کند (معصومی، 1401). ایران با آگاهی از این ظرفیت، اما با رویکردی بازدارنده و متوازن‌ساز عمل می‌کند: از یک سو با تقویت محور مقاومت و حمایت از دولت‌ها و جنبش‌های همسو، نفوذ فرامنطقه‌ای و تهدیدات امنیتی را مهار می‌کند و از سوی دیگر همواره بر ثبات مرزها، احترام به حاکمیت ملی و حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات تأکید دارد (جعفری و دارابی، 1401، صص. 54-59). در قفقاز، تهران با هرگونه تغییر ژئوپلیتیک مرزها و کریدورهای تحمیلی که به محاصره یا تضعیف آن بینجامد مخالفت کرده و ابتکارات چندجانبه‌مانند «۳+۳» را برای مدیریت منطقه‌ای بحران‌ها پیشنهاد داده است. این همان منطقه‌گرایی درون‌زاست که هدف آن ثبات‌سازی و جلوگیری از نفوذ بازیگران خارج از منطقه است.

### **2.4. سیاست خارجی ترکیه: فرامنطقه‌گرایی تهاجمی و ثبات‌شکن**

در مقابل، ترکیه ذیل گفتمان نوع‌ثمنی‌گری و پان‌ترکیسم و با همسویی با آمریکا، انگلیس و ناتو، الگویی از «فرامنطقه‌گرایی» را پی گرفته است که منطقه را به‌مثابه فضایی برای اعاده حیثیت تاریخی و ایجاد هژمونی ترکی بازتعریف

می‌کند ( نقیب زاده و خلیل طهماسبی، 1401، صص.272-279). این رویکرد مؤلفه‌هایی تهاجمی، ضدتوازن و ثبات‌شکن دارد: تهاجمی است زیرا در پی ایجاد «جهان ترک» از طریق کریدورهای زورمدارانه و مداخله نظامی در قفقاز جنوبی، سوریه، عراق و لیبی است؛ ضدتوازن است چرا که آشکارا در پی مهار نفوذ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی ایران برمی‌آید و ثبات‌شکن است زیرا با تغییر بافت جمعیتی، دستکاری هویتی، تحریک قومیت‌ها و حمایت از گروه‌های افراطی همانند داعش، معماری امنیتی منطقه را مخدوش می‌کند (احمدی، 1388، صص.3-9).

سیاست ترکیه مکمل راهبرد غرب برای «خفگی ژئوپلیتیک» ایران از طریق مسدودسازی مسیرهای ترانزیتی در شمال، شمال‌غرب و غرب کشور و ایجاد تهدیدات امنیتی است تا تاب‌آوری ایران کاهش یابد و ترکیه به هژمون منطقه تبدیل شود. با این حال، آنکارا با وجود هماهنگی با واشنگتن، از حمایت از رویکرد تجزیه ایران پرهیز می‌کند؛ زیرا بیم آن دارد که کردها و اسرائیل از فروپاشی ایران برای تجزیه این کشور و سپس تهدید ترکیه بهره‌برداری کنند (روشنی و مصدق، 1400، ص.127).

در ادامه، ابعاد این رقابت در ۹ حوزه کلیدی مطابق دیدگاه کارشناسان ایرانی تحلیل می‌شود.

### 3.1. سیاست خارجی قفقازی ایران و ترکیه: دالان تورانی ناتو در برابر پایداری ژئوپلیتیک

حوزه قفقاز جنوبی، به‌ویژه پس از جنگ دوم قریباغ در سال ۲۰۲۰، به روشن‌ترین عرصه تقابل دو الگوی «منطقه‌گرایی درون‌زا»ی ایرانی و «فرامنطقه‌گرایی تحمیلی» ترکیه تبدیل شده است. این جنگ که با حمایت همه‌جانبه نظامی، مستشاری و سیاسی ترکیه از جمهوری آذربایجان به پیروزی باکو انجامید، صرفاً یک منازعه سرزمینی نبود، بلکه نقطه عطفی در فعال‌سازی پروژه‌های دیرینه آنکارا برای بازنگری در معماری ژئوپلیتیکی منطقه به نفع خود و به ضرر ایران محسوب می‌شود. ترکیه با بهره‌برداری حداکثری از این تحول، پروژه پیوند سرزمینی خود با جمهوری آذربایجان و فراتر از آن، با تمام جهان ترک را با جدیتی بی‌سابقه در دستور کار قرار داد. کارشناسان ایرانی این پروژه را در قالب «کریدور تورانی ناتو» تحلیل کرده و آن را «رویایی راهبردی برای محاصره ژئوپلیتیک ایران» می‌نامند. در این طرح، ایجاد یک دالان ارتباطی از مسیر ارمنستان (استان سیونیک) برای اتصال فیزیکی نخجوان به خاک اصلی آذربایجان و سپس ترکیه، نخستین و حیاتی‌ترین گام است. هدف نهایی این کریدور، صرفاً یک مسیر ترانزیتی نیست، بلکه حذف مرز فیزیکی ایران و ارمنستان، قطع یکی از اصلی‌ترین مسیرهای تنفسی تهران به شمال و قفقاز، و در نهایت، اتصال سرزمینی ترکیه به دریای کاسپین و جمهوری‌های آسیای مرکزی از طریق یک مسیر تحت کنترل و نفوذ آنکارا-باکو است. (کاظمی، 1401)

این ایده بلندپروازانه که ذیل گفتمان «جهان ترک» و با هدف ایجاد یک بلوک تمدنی-سیاسی ترکی ترویج می‌شود، صرفاً یک پروژه ملی‌گرایانه ترکی نیست، بلکه از پشتوانه راهبردی قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز برخوردار است. کارشناسان ایرانی با صراحت از این ساختار نوظهور با عنوان «ناتوی ترکی» یاد کرده و استدلال می‌کنند که هدف از ایجاد این بلوک که آشکارا از حمایت ایالات متحده، بریتانیا و ناتو برخوردار است، فراتر از همگرایی فرهنگی و اقتصادی بوده و ترکیه در پی ایجاد یک جبهه نظامی-امنیتی یکپارچه در مرزهای شمالی ایران است. این «ناتوی ترکی» با تقویت توان نظامی جمهوری آذربایجان، برگزاری مانورهای مشترک، هماهنگی اطلاعاتی و امنیتی و حتی دعوت از ارمنستان برای پیوستن به این بلوک، در صدد است تا حلقه محاصره ایران را از شمال کامل کند. دعوت از تاجیکستان، کشوری فارسی‌زبان اما با قرابت‌های فرهنگی، برای پیوستن به این سازمان، نشان‌دهنده تلاش ترکیه برای نفوذ در عمق حوزه تمدنی ایران و تغییر هویت آن به نفع «جهان ترک» است. کارشناسان ایرانی این سیاست را «ادامه راهبرد خفگی ژئوپلیتیک ایران» می‌دانند که با هماهنگی کامل با واشنگتن برای مسدود کردن مسیرهای ترانزیتی ایران در شمال، شمال‌غرب و غرب کشور طراحی شده است.

با این حال، این فرامنطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه با چالش‌ها و مقاومت‌های درونی نیز مواجه است که ماهیت مصنوعی و شکننده آن را آشکار می‌کند. مهم‌ترین نمونه، رویکرد محتاطانه قزاقستان به عنوان قدرتمندترین و مهم‌ترین عضو آسیای مرکزی سازمان کشور های ترک است. قزاقستان، برخلاف خواست ترکیه، به دنبال امنیتی‌سازی و سیاسی‌سازی افراطی این سازمان نیست و کارکرد آن را حداکثر در چارچوب همکاری‌های فرهنگی و اقتصادی می‌پذیرد. از دیدگاه قزاقستان، پیگیری رویکردهای مداخله‌جویانه و ضدایرانی ترکیه می‌تواند روابط متوازن و حیاتی آستانه با مسکو، پکن و تهران را به مخاطره

اندازد و منطقه را به کانون جدیدی از تنش تبدیل کند. این شکاف، ضعف ذاتی الگوی فرامنطقه‌گرایی تحمیلی سیاست خارجی ترکیه را فاش می‌سازد: فقدان اشتراکات هویتی و منافع مشترک طبیعی، این نظم تحمیلی را شکننده و وابسته به اراده یک قدرت فرامنطقه ای می‌کند.

در مقابل این پروژه تهاجمی، سیاست قفقازی ایران بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، بر سه اصل پایداری ژئوپلیتیک، احترام به حاکمیت ملی کشورها و خلق مسیرهای ترانزیت صلح‌آمیز استوار است. این رویکرد ایران را می‌توان «منطقه‌گرایی دفاعی» نامید که در آن، ایران با درک تهدیدات فرامنطقه‌ای، به‌جای ارائه طرح‌های هژمونیک و فرامنطقه ای جایگزین، بر «بازدارندگی و موازنه‌سازی» تمرکز دارد. برای تهران، هرگونه کریدور تحمیلی که حاکمیت ملی ارمنستان را نقض کند و دسترسی ایران به اروپا و آسیا را محدود سازد، یک «خط قرمز راهبردی» اعلام شده است. لذا ایران به اصطلاح کریدور زنگه‌زور را نه یک مسیر ترانزیتی ساده، که بخشی از یک برنامه جامع برای قطع شریان‌های حیاتی ژئواکونومیک ایران و تکمیل محاصره شمالی آن تحلیل می‌کند. بر همین اساس، ایران ضمن تأکید بر حق حاکمیت ارمنستان بر مسیرهای ارتباطی خود، ابتکاراتی چون چهارراه صلح در چارچوب نشست‌های «۳+۳» را برای مدیریت منطقه‌ای بحران‌ها پیشنهاد داده است. برخی کارشناسان ایرانی سیاست ترکیه را ذیل «راهبرد خفگی ژئوپلیتیک» غرب علیه ایران تعریف کرده و راهبرد متقابل ایران را «پایداری ژئوپلیتیک» می‌نامند؛ راهبردی که به‌دنبال حفظ وضع موجود مرزها، جلوگیری از ایجاد دالان‌های زورمدارانه و تقویت کریدورهای جایگزین مانند کریدور شمال-جنوب با محوریت ایران است.

در لایه‌های عمیق‌تر این رقابت، بعد هویتی نیز نقشی تعیین‌کننده دارد. برخی کارشناسان ایرانی استدلال می‌کنند که پروژه «دالان تورانی» صرفاً یک مسیر حمل‌ونقل نیست، بلکه ستون فقرات یک «هویت‌سازی جعلی» است. این کریدور قرار است با اتصال فیزیکی سرزمین‌های ترک‌زبان، مفهوم سیاسی «توران» را که در تقابل با مفهوم تمدنی «ایران» ساخته و پرداخته شده، بر روی نقشه پیاده کند. این هویت‌سازی با مصادره نمادها و مشاهیر ایرانی (چنانکه در بخش ۳-۳ خواهد آمد) و تلاش برای تحریف تاریخ حقیقی منطقه که در پیوند با ایران می‌باشد، به‌دنبال آن است که حضور و نفوذ تمدنی ایران در قفقاز و آسیای مرکزی را به حاشیه رانده و آن را با روایتی ترکی-تورانی جایگزین کند. ایران در برابر این موج مهاجم، منطقه‌گرایی درون‌زای خود را بر تأکید بر «اشتراکات اصیل تمدنی، هویتی، زبانی و مذهبی» با کشورهای همسایه به پیش برده و با تأکید بر هویت مشترک مبتنی بر جشن‌هایی مانند نوروز، میراث ادبی فارسی و همزیستی تاریخی، به مقابله با این پروژه تحمیلی می‌پردازد. بدین ترتیب، تقابل در قفقاز، نه فقط بر سر خطوط لوله و کریدورها، که نبردی میان دو روایت هویتی و دو الگوی منطقه‌گرایی است: «پایداری ژئوپلیتیک» منطقه‌گرایانه، درون‌زا و صلح‌طلبانه ایران در برابر «دالان تورانی» فرامنطقه‌ای، برون‌زا و ثبات‌شکن ترکیه.

### 3.2. سنی‌سازی و وهابی‌سازی در ضدیت با تشیع ایرانی: دستکاری مذهب به‌مثابه ابزار فرامنطقه‌گرایی

یکی از پیچیده‌ترین و در عین حال مخرب‌ترین ابعاد فرامنطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه در قفقاز جنوبی و غرب آسیا، بهره‌گیری ابزاری از مذهب برای تضعیف نفوذ تاریخی و تمدنی ایران است. این راهبرد که می‌توان آن را «دستکاری مذهبی» نامید، در دو سطح مکمل اما متمایز عملیاتی می‌شود: در سطح نخست، «سنی‌سازی و وهابی‌سازی» جوامع مسلمان غیرسنی، به‌ویژه جوامع شیعه در جمهوری آذربایجان؛ و در سطح دوم، «خلق و ترویج مدلی از تشیع غیرایرانی و ایران‌سنیز» که هم‌گرایی هویتی با آنکارا-باکو داشته باشد و در تقابل با تشیع ایرانی و مرجعیت با مرکزیت شهر قم تعریف شود. این سیاست، در ذات خود، نه یک کنش دینی اصیل، که یک پروژه سیاسی-امنیتی در چارچوب راهبرد کلان «خفگی ژئوپلیتیک ایران» و در امتداد سنت تاریخی نوعثمانی‌گری است. (رفیع و مظلومی، 1391، صص. 88-89)

برای درک عمق این سیاست، باید آن را در امتداد تاریخی خود تحلیل کرد. از نظر کارشناسان ایرانی سیاست مذهبی ترکیه در قفقاز، ادامه مستقیم راهبرد نوسنی‌گری (Re-Sunnification) امپراتوری عثمانی است. عثمانی‌ها که همواره خود را پرچمدار جهان اسلام و خلیفه مسلمانان دنیا می‌دانستند، در رقابت با ایران عصر صفوی، از مذهب به‌عنوان ابزاری برای ایجاد شکاف در جوامع شیعه و کشاندن آن‌ها به مدار نفوذ استانبول استفاده می‌کردند. حزب عدالت و توسعه به رهبری اردوغان، با بازتعریف هویت ترکی-اسلامی خود در چارچوب نوعثمانی‌گرایی و اخوانی‌گری حزب اخوان المسلمین، این راهبرد تاریخی را احیا کرده و با استفاده از نهادهای مدرن آموزشی، رسانه‌ای و اقتصادی، در پی ترویج آموزه‌های اسلام سنی اخوانی یا دست‌کم، بی‌اعتنا کردن مسلمانان ساکن قفقاز و نیز عراق، سوریه، فلسطین و لبنان به تشیع ایرانی است.

برخی کارشناسان ایرانی این رویکرد را «وهابی‌سازی پنهان» می‌نامند و معتقدند آنکارا با همکاری برخی نهادهای سلفی و وهابی که از حمایت عربستان سعودی نیز برخوردارند، در حال تزریق تدریجی آموزه‌های سلفی-وهابی در میان جوامع شیعه در همسایگی است. این روند، با ترویج ارزش‌ها، آداب و شعائر سلفی و اخوانی، زمینه را برای گسست عاطفی و فکری این جوامع از تشیع ایرانی و نزدیک‌سازی آن‌ها به اسلام ترکی-سلفی فراهم می‌کند.

بعد دوم این پروژه، که شاید پیچیده‌تر و خطرناک‌تر باشد، تلاش برای «خلق مدل جدیدی از مذهب شیعه» است که مرجعیت فکری، سیاسی و حتی فقهی آن نه در قم و نجف، که در باکو و آنکارا تعریف می‌شود. تأسیس نهادهای دینی و آموزشی نوین در جمهوری آذربایجان، عراق، سوریه و غیره نشان می‌دهد ترکیه و جمهوری آذربایجان در حال پرورش نسلی از روحانیون و نخبگان شیعه هستند که روایتی «ملی‌گرایانه و ترکی» از تشیع ارائه می‌دهند؛ روایتی که در آن، هویت ملی ترکی بر هویت فراملی شیعی ارجحیت دارد و ایران به‌عنوان «دیگری» یا حتی «دشمن تاریخی» معرفی می‌شود. این «تشیع ترکی» آشکارا در تقابل با «تشیع ایرانی» و محور مقاومت در عراق، لبنان، فلسطین و سوریه تعریف می‌شود. هدف نهایی این سیاست، قطع ارتباط ارگانیک و دیرینه شیعیان قفقاز و غرب آسیا با مرجعیت دینی و آموزه‌های فقه سیاسی شیعه در ایران و کشاندن آن‌ها به مدار سیاسی و فرهنگی آنکارا-باکو است. به‌عبارت دیگر، آن‌ها به‌دنبال «ملی‌سازی دین» و مصادره آن به نفع پروژه سیاسی «جهان ترک» هستند تا مرجعیت شیعه ایرانی توان نفوذ در کشورهای همسایه را از دست بدهد. ترکیه این پروژه را در کشورهای مختلف از طریق گروه‌های هویتی و قومی نزدیک به خود پیگیری می‌کند و به‌عنوان مثال در عراق با سرمایه‌گذاری بر روی قومیت ترکمان، تلاش می‌کند آنها را از شیعه‌گری به سبک ایرانی دور کند.

اما این پروژه دستکاری مذهبی محدود به همسایگان ایران نیست و در استان‌های آذری خود ایران برای ترویج واگرایی و فدرالیسم پیگیری می‌شود. از نظر کارشناسان ایرانی هدف غایی این سیاست، صادرات این الگوی هویتی-مذهبی جدید به مناطق آذری‌نشین ایران، از جمله تبریز، اردبیل، ارومیه و زنجان است. آنکارا با سرمایه‌گذاری بر روی برخی محافل قوم‌گرای افراطی در داخل ایران، می‌کوشد با ایجاد یک «واگرایی مذهبی و هویتی» در میان آذری‌های ایران، ابتدا حس تعلق آن‌ها به مذهب شیعه و هویت ملی ایرانی را تضعیف کند و سپس، با ارائه یک هویت جایگزین سنی اخوانی-ترکی، بستری برای ایجاد مطالبات قومی و سیاسی در داخل ایران به نفع خود را فراهم آورد. مداخله مذهبی و هویتی ترکیه در مناطق آذری‌نشین ایران، به شبکه‌سازی‌های مالی، رسانه‌ای و آموزشی ترکیه در مناطق آذری‌نشین و حتی غیرآذری‌نشین ایران در دو دهه اخیر و زمینه‌چینی برای ترویج ایده فدرالیسم منجر شده که در بخش ۳-۵ به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

در مقابل این پروژه تهاجمی و ثبات‌شکن، سیاست مذهبی ایران کاملاً بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا (همزیستی مذهبی در برابر تحمیل هویتی) تعریف می‌شود. ایران با تکیه بر سنت دیرینه همزیستی میان ادیان و مذاهب مختلف در داخل جغرافیای خود و منطقه، هرگز به‌دنبال تحمیل مذهب یا ایجاد فرقه‌های دست‌ساز و مصنوعی برای پیشبرد اهداف سیاسی نبوده است. نفوذ مذهبی ایران در قفقاز و غرب آسیا، که ریشه‌های تاریخی و طبیعی دارد، عمدتاً از طریق دیپلماسی فرهنگی، حوزه‌های علمیه، آموزش طلاب، و گسترش نرم گفتمان انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد. لذا قدرت نرم ایران در منطقه، نه برآمده از پروژه‌های دستکاری مذهبی، بلکه محصول طبیعی اشتراکات تمدنی و دینی دیرینه است و به همین دلیل، از عمق و پایداری بیشتری نسبت به پروژه‌های مصنوعی و تحمیلی ترکیه برخوردار است. این تفاوت بنیادین، بار دیگر تقابل دو الگوی منطقه‌گرایی را آشکار می‌کند: منطقه‌گرایی درون‌زای ایران که بر پذیرش تکثر و تقویت اشتراکات اصیل هویتی و مذهبی استوار است، در برابر فرامنطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه که با دستکاری و جعل هویت و مذهب اصیل مردم منطقه، به‌دنبال ایجاد یک بلوک یکدست و هژمونیک به ضرر دیگری و رقیب تاریخی خود، ایران، است.

### **3.3. دگرگونی مفهوم ایران به توران: هویت‌سازی جعلی برای تضعیف ملیت ایرانی و نفوذ فرهنگی ایران در منطقه**

اگر سیاست قفقازی ترکیه (بخش ۱-۳) وجه سخت و ژئوپلیتیکی فرامنطقه‌گرایی تحمیلی آنکارا را نمایان می‌سازد و دستکاری مذهبی (بخش ۲-۳) بعد نیمه‌سخت امنیتی-اجتماعی آن را به نمایش می‌گذارد، آن‌گاه پروژه «دگرگونی مفهوم ایران به توران» را باید قلب تپنده جنگ نرم و عملیات روانی ترکیه در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی دانست. این پروژه، که ریشه در نظریه‌های شبه‌علمی پان‌ترکیسم در اوایل قرن بیستم دارد، با بهره‌گیری گسترده از ابزارهای رسانه‌ای، آموزشی، سینمایی

و ادبی، به‌دنبال بازنویسی بنیادین تاریخ، تمدن و هویت منطقه‌ای است که برای بیش از دو هزار سال، با نام «ایران» و فرهنگ ایرانی-اسلامی عجین بوده است. هدف غایی این دستکاری هویتی، چیزی فراتر از یک ادعای تاریخی ساده است: این پروژه در پی «از آن خودسازی» (Appropriation) کامل گذشته پرشکوه تمدنی ایران در منطقه، مصادره مفاخر آن، و در نهایت، محو «ایران» از نقشه ذهنی و هویتی مردمان قفقاز و آسیای مرکزی و حتی بخش‌هایی از جمعیت خود ایران است تا فضای لازم برای تحکیم هژمونی «جهان ترک» فراهم آید. پروژه ای که در همسایه‌های غربی ایران به خصوص عراق و سوریه نیز با شدت کمتر ترویج می‌شود. این فرایند را می‌توان مکمل نرم‌افزاری راهبرد خفگی ژئوپلیتیک ایران دانست؛ زیرا پیش از آنکه بتوان ایران را در محاصره فیزیکی قرار داد، باید آن را در محاصره هویتی و تمدنی گرفتار ساخت. (کازمی، 1389)

آشکارترین لایه این پروژه، مصادره و تحریف نمادها و آیین‌های مشترک منطقه‌ای است. بارزترین نمونه، تلاش ترکیه برای مصادره جشن نوروز، کهن‌ترین جشن ایرانی و نماد تمدنی ایران زمین، و بازتعریف آن به‌عنوان «عید تورانی» یا «جشن بهاری ترک‌ها» است. رسانه‌های وابسته به دولت‌های ترکیه و جمهوری آذربایجان، با هماهنگی کامل، از هر فرصتی برای کمرنگ‌سازی ریشه‌های ایرانی نوروز و معرفی آن به‌عنوان یک جشن قومی ترکی استفاده می‌کنند. این تحریف تاریخی که با نادیده گرفتن انبوه اسناد و شواهد باستان‌شناختی، تاریخی و ادبی صورت می‌گیرد، هدفی سیاسی را دنبال می‌کند: قطع پیوند عاطفی و هویتی میلیون‌ها انسانی که نوروز را جشن می‌گیرند با تمدن ایرانی، و گره زدن آن به یک هویت برساخته و سیاسی تورانی. این اقدام یک سرقت هویتی در مقیاس تمدنی بوده و باید آن را بخشی از یک جنگ شناختی تمام‌عیار علیه حافظه تاریخی ملت‌های منطقه قلمداد کرد.

پس از مصادره آیین‌ها، نوبت به مصادره انسان‌ها و مفاخر تاریخی می‌رسد. در این زمینه، هیچ نمونه‌ای گویاتر و دردناک‌تر از تلاش برای ترکی‌سازی حکیم نظامی گنجوی، بزرگ‌ترین شاعر داستان‌سرای تاریخ ادبیات فارسی، نیست. تمام شواهد تاریخی، زبانی، فرهنگی و جغرافیایی، هویت ایرانی نظامی را تأیید می‌کنند: او به فارسی شعر می‌سرود، در محیط فرهنگی ایران زمین می‌زیست، آثارش مشحون از مضامین ایران باستانی و حکمت اسلامی-ایرانی است، و خود هرگز به زبان ترکی شعری نسروده است. با این حال، دستگاه تبلیغاتی پان‌ترکیسم با برپایی همایش‌ها، ساخت مجسمه‌ها، چاپ کتاب‌های تحریف‌آمیز و تولید فیلم، به‌طور نظام‌مند در حال ترکی‌سازی چهره و هویت نظامی گنجوی است. این پروژه حتی به دستکاری آرامگاه این شاعر در جمهوری آذربایجان و حذف کاشی‌های حاوی اشعار فارسی او و نسبت دادن اشعار جعلی ترکی به او انجامیده است. این اقدام که در تضاد کامل با رویه‌های ثابت شده علمی و دانشگاهی است، بخشی از یک عملیات سیاسی برای ریشه‌کن کردن هویت ایرانی قفقاز قلمداد می‌شود. در مورد مولانا جلال‌الدین بلخی (رومی) نیز سیاست مشابهی در جریان است. ترکیه با معرفی مولانا به‌عنوان یک «صوفی ترک» و سرمایه‌گذاری عظیم بر روی صنعت گردشگری قونیه، می‌کوشد این میراث عظیم ایرانی-اسلامی را نیز به نام خود مصادره کند. این اقدامات تلاش برای تهی‌سازی ایران از سرمایه‌های نرم تمدنی آن است.

این مصادره‌های مصداقی، در چارچوب یک پروژه کلان‌تر برای دگرگونی مفهوم جغرافیایی و تمدنی «ایران» به «توران» معنا می‌یابد که به معنای برساختن یک جغرافیای خیالی و هویتی جعلی است. در روایت‌های تاریخی و اسطوره‌های کلاسیک ایرانی، «توران» به سرزمین‌هایی در آن سوی آمودریا (رود جیحون) اطلاق می‌شد که مردمانی با اصالت ایرانی در آن ساکن بودند، اما تحت حاکمیت دولت ایران نبودند و هیچ ارتباط هویتی و تمدنی با ترکان آسیای میانه نداشتند. اما پان‌ترکیسم با تحریف این مفهوم، آن را به‌عنوان «سرزمین باستانی تمام ترک‌ها» بازتعریف کرده و در تقابل با «ایران» قرار داده است. روشنفکران پان‌ترکیست از اوایل قرن بیستم، با جعل تاریخ، «توران» را به‌عنوان یک وطن تاریخی از بالکان تا سیبری برای ترک‌ها برساختند و ایران را دشمن تاریخی این وطن جعل شده معرفی کردند. این جغرافیای خیالی، امروز مبنای نقشه‌های سیاسی و فرهنگی «جهان ترک» قرار گرفته و در کتاب‌های درسی، نقشه‌های رسمی و گفتمان سیاسی نخبگان حاکم در ترکیه و جمهوری آذربایجان ترویج می‌شود. این پدیده را می‌توان «جغرافیاسازی جعلی» (Fake Geographization) نامید که هدف از آن، مشروعیت‌بخشی به ادعاهای ارضی و نفوذ سیاسی ترکیه در مناطقی است که از نظر تاریخی، بخشی از حوزه تمدنی ایران بوده‌اند. جعل عنوان ترکستان برای آسیای مرکزی در کتاب‌های درسی ترکیه از سال گذشته نیز با همین هدف صورت می‌گیرد.

بازوی داخلی این پروژه هویت‌سازی جعلی، آذری‌های ایران را هدف گرفته تا ارتباط آنها با مولفه های هویت ایرانی که میان تمامی اتباع این کشور مشترک است، قطع شود. دستگاه تبلیغاتی پان‌ترکیسم با نفوذ در مناطق آذری‌نشین ایران از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای، شبکه‌های اجتماعی و مبلغان مزدور محلی و نیز در تلاش برای تاسیس کنسول‌گری های تازه در قلب ایران مانند اصفهان یا شیراز، در تلاش است تا پیوند هویتی آذری‌های ایران را که قرن‌هاست جزو جدایی‌ناپذیر ملت ایران هستند، با هویت ملی‌شان قطع کند. هدف، ارائه یک هویت جایگزین «ترکی-تورانی» است که در آن، آذری‌های ایران نه بخشی از تاریخ و ملت ایران، بلکه یک ملت مستقل تحت ظلم و سلطه فارس‌ها معرفی می‌شوند. این روایت‌سازی جعلی، با برجسته‌سازی اختلافات زبانی و تحریک احساسات قومی، به‌دنبال ایجاد یک «واگرایی هویتی» است که نتیجه نهایی آن، زمینه‌سازی برای ترویج فدرالیسم و تشدید واگرایی در ایران است. از نظر ترکیه، دستکاری هویتی، پیش‌نیاز ضروری برای هرگونه اقدام سیاسی علیه تمامیت ارضی ایران است و آنکارا با آگاهی از این موضوع، سرمایه‌گذاری عظیمی بر روی آن انجام می‌دهد.

در برابر این موج تحریف و هویت‌سازی جعلی، سیاست ایران بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، مبتنی بر مقاومت فرهنگی و تقویت اشتراکات و پیوندهای اصیل با مردم منطقه است. این رویکرد ایران را می‌توان بازگشت به خویش‌نظمی تمدنی توصیف کرد. ایران به‌جای راه‌اندازی پروژه‌های هویتی رقیب، بر ارائه مستندات تاریخی، برگزاری همایش‌های علمی مشترک با حضور اندیشمندان منطقه، حمایت از پژوهش‌های دانشگاهی بی‌طرفانه، و تأکید بر «هویت مشترک ایرانی-اسلامی» و ترویج «همزیستی تاریخی» در منطقه تمرکز دارد. برگزاری جشن‌های مشترک نوروز با حضور نمایندگان کشورهای منطقه، بزرگداشت مفاخری چون نظامی و مولانا با تأکید بر تعلق آن‌ها به تمام بشریت و نه یک قوم خاص، و تقویت آموزش زبان و ادبیات فارسی به‌عنوان زبان مشترک تمدنی منطقه، از جمله راهبردهای ایران در این زمینه است. این رویکرد، ریشه در این باور دارد که حقایق تاریخی و اشتراکات فرهنگی اصیل، به‌خودی‌خود از قدرتی بازدارنده در برابر پروژه‌های تحمیلی و جعلی برخوردارند و نیازی به خلق تقابلی جعلی برای تأمین منافع قدرت‌های فرامنطقه‌ای - که در تضاد با منافع کشورهای منطقه است - وجود ندارد. این سیاست را می‌توان «بازدارندگی هویتی» نامید که با تکیه بر عمق تمدنی ایران، به مقابله با موج‌های سطحی فرامنطقه‌گرایی می‌رود.

در نهایت، نبرد بر سر مفهوم «ایران» و «توران»، صرفاً یک منازعه تاریخی یا ادبی نیست. این نبرد، تعیین‌کننده‌ترین جبهه تقابلی دو الگوی منطقه‌گرایی است: الگوی درون‌زای ایرانی که بر اصالت، پذیرش تکثر و همزیستی هویت‌های واقعی استوار است، در برابر الگوی فرامنطقه‌ای و تحمیلی ترکیه که با جعل، مصادره و تحمیل یک هویت برساخته، به‌دنبال یک‌دست‌سازی هویتی منطقه برای تأمین منافع هژمونیک خود و حامیان غربی‌اش است.

### 3.4. نقش‌آفرینی ترکیه در ناتو علیه ایران: بازوی نظامی فرامنطقه‌گرایی برای محاصره امنیتی ایران

اگر سیاست‌های قفقازی (بخش ۱-۳)، مذهبی (بخش ۲-۳) و هویتی (بخش ۳-۳) ترکیه، ابعاد نرم و نیمه‌سخت فرامنطقه‌گرایی تحمیلی آنکارا را تشکیل می‌دهند، نقش‌آفرینی این کشور در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) علیه ایران، بُعد سخت و نظامی این راهبرد را نمایان می‌سازد. ترکیه به‌عنوان دومین ارتش بزرگ ناتو از نظر تعداد نیروی انسانی، و دارنده یک موقعیت جغرافیایی راهبردی در میان اعضای این ائتلاف، تنها یک عضو معمولی این ائتلاف نظامی تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان یک بازوی پیشرو (Forward Arm) برای پیشبرد اهداف راهبردی غرب در منطقه‌ای که مستقیماً با امنیت ملی ایران پیوند دارد، ایفای نقش می‌کند. این نقش‌آفرینی که در تداوم راهبرد تاریخی مهار ایران (Containment) و در چارچوب هدف خفگی ژئوپلیتیک ایران تحلیل می‌شود، از یک سو با استفاده از زیرساخت‌های خود ناتو علیه ایران عملیاتی می‌شود و از سوی دیگر، با تلاش برای گسترش چتر امنیتی این ائتلاف به قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی، حلقه محاصره نظامی ایران را تنگ‌تر می‌کند.

آشکارترین و ملموس‌ترین بُعد نقش‌آفرینی ترکیه در ناتو علیه ایران، در اختیار قرار دادن خاک خود برای استقرار زیرساخت‌های نظامی و اطلاعاتی این ائتلاف است که مستقیماً امنیت ایران را نشانه می‌رود و در دو جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل هم علیه ایران به کار گرفته شدند. دو تأسیسات راهبردی در ترکیه شامل پایگاه هوایی اینچرلیک و ایستگاه راداری کورمیک در این زمینه نقش حیاتی ایفا می‌کنند. پایگاه اینچرلیک در جنوب ترکیه و در فاصله نسبتاً کوتاهی از مرزهای ایران، نه تنها یک مرکز لجستیکی عظیم برای نیروهای آمریکایی و ناتو، بلکه محلی برای استقرار جنگنده‌های تاکتیکی و

احتمالاً تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی آمریکا (در چارچوب برنامه اشتراک هسته‌ای ناتو) است. اینجریلیک می‌تواند در هرگونه اقدام نظامی علیه ایران، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین سکوها پرش هوایی عمل کند. اما تهدید مستقیم‌تر و دائمی‌تر، ایستگاه راداری کورمبیک در استان ملطیه در جنوب شرق ترکیه است. این ایستگاه که بخشی از سامانه پدافند موشکی یکپارچه ناتو (NATO Integrated Air and Missile Defence System) محسوب می‌شود، با بهره‌گیری از رادارهای پیشرفته AN/TPY-2، توانایی رهگیری موشک‌های پرتاب شده از عمق خاک ایران را داراست. این رادار، که گفته می‌شود می‌تواند اهدافی تا برد ۳۰۰۰ کیلومتر را شناسایی کند، عملاً همچون چشمی همیشه بیدار، بر فراز آسمان ایران قرار دارد و اطلاعات حیاتی درباره توانمندی‌های موشکی و فضایی ایران را به مراکز فرماندهی آمریکا، اسرائیل و ناتو مخابره می‌کند. این ایستگاه، به‌طور خاص، عنصری کلیدی در «معماری بازدارندگی منطقه‌ای» آمریکا و اسرائیل علیه ایران است. این تأسیسات، ترکیه را به «شریک جرم» در هرگونه ماجراجویی نظامی غرب علیه ایران تبدیل کرده است.

بعد دوم و بلندپروازانه‌تر نقش‌آفرینی ترکیه، تلاش نظام‌مند آنکارا برای گسترش نفوذ و چتر امنیتی ناتو به مناطق قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی است؛ مناطقی که مستقیماً در مرزهای شمالی و شمال شرقی ایران قرار دارند و از نظر تاریخی، جزو حوزه نفوذ طبیعی و امنیتی تهران محسوب می‌شوند. کارشناسان ایرانی از این پروژه با عنوان «ناتوی ترکی» یاد کرده و استدلال می‌کنند که ترکیه با دو هدف مکمل، به دنبال کشاندن ناتو به این مناطق است: نخست، مشروعیت‌بخشی و ایجاد ائتلافی قدرتمند برای پروژه هژمونیک خود در جهان ترک؛ و دوم، تکمیل حلقه محاصره نظامی ایران از شمال. در این راستا، برگزاری مانورهای مشترک نظامی با کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی تحت عناوین مختلف، نه صرفاً رزمایش‌هایی تاکتیکی، بلکه دارای پیام راهبردی مشخصی برای ایران هستند. این مانورها را می‌توان نمایش قدرت در مرزهای ایران و آزمایش سناریوهای عملیاتی برای مداخله در شمال و شمال غرب ایران به خصوص پس از دو جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران دانست. مهم‌تر از مانورها، فروش انبوه تسلیحات پیشرفته ترکیه به جمهوری آذربایجان است که در جنگ دوم قراباغ آزمون خود را پس داد. این تسلیحات، به‌ویژه پهپادهای بیرق‌دار تی‌بی‌۲، موشک‌های هدایت‌شونده و سامانه‌های جنگ الکترونیک، استانداردهای ناتو را به زرادخانه ارتش آذربایجان تزریق کرده و قابلیت همکاری مشترک نیروهای مسلح این کشور را با ارتش ترکیه و به‌تبع آن، با ناتو به‌طور چشمگیری افزایش داده است. این فرایند را می‌توان ناتوی‌سازی تدریجی ارتش جمهوری آذربایجان نامید که گامی بزرگ در جهت تبدیل خاک این کشور به «پایگاه عملیاتی ناتو در مرزهای شمالی ایران» تلقی می‌شود.

این تلاش‌ها با استقبال ضمنی یا آشکار آمریکا و ناتو نیز مواجه شده است. واشنگتن و بروکسل که پس از جنگ اوکراین به‌دنبال کاهش وابستگی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به روسیه و نیز مقابله با نفوذ فزاینده چین هستند، پروژه ناتوی ترکی» را ابزاری مفید برای پیشبرد اهداف خود می‌بینند. از نظر کارشناسان ایرانی هدف نهایی، تبدیل سازمان کشورهای ترک، به یک ناتوی جدید در مرزهای ایران است؛ ناتویی که در کنار پایگاه‌های آمریکا در منطقه خلیج فارس و حضور نظامی اسرائیل در آذربایجان، محاصره ۳۶۰ درجه‌ای ایران را کامل کند. کریدورهایی مانند به اصطلاح کریدور زنگزور و مسیر ترامپ هم، صرفاً مسیرهایی اقتصادی نیستند، بلکه «دالانی نظامی» برای جابه‌جایی سریع نیرو و تجهیزات ناتو از ترکیه به قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی و بالعکس، در صورت بروز بحران با ایران است. این امر، مستقیماً عمق راهبردی ایران در مرزهای شمالی و شمال غربی را به شدت تهدید می‌کند. از نظر کارشناسان ایرانی برای تکمیل این سناریو، امضای قرارداد صلح میان آذربایجان و ارمنستان از سوی آمریکا و ترکیه به شدت پیگیری می‌شود تا پیوستن این دو کشور به ناتو و سپس تهدید امنیتی ایران و نیز چین و روسیه در آینده ای نزدیک از سوی غرب عملیاتی شود و ناتو در منطقه ای با دسترسی سریع به این سه کشور مستقر شود.

نقش‌آفرینی دولت ترکیه علیه امنیت ایران، تنها به چارچوب سازمان ناتو محدود نمی‌شود، بلکه از طریق همکاری‌های دوجانبه امنیتی و اطلاعاتی نیز پیگیری می‌شود. همکاری نزدیک سرویس اطلاعاتی ترکیه (میت) با سازمان‌های اطلاعاتی غربی و برخی کشورهای منطقه برای رصد تحرکات ایران و نیروها و شبکه‌های همسو با آن در جریان است. آنکارا در کنار پشتیبانی از زیرساخت‌های ناتو در خاک خود، از کانال‌های اطلاعاتی خود برای جمع‌آوری اطلاعات از عمق ایران و نیز از خاک خود برای فعالیت‌های خرابکارانه و عملیات پنهان علیه منافع ایران استفاده کرده است. تمامی این اقدامات، ترکیه را به یک همسایه، با رفتاری مخرب در قبال ایران تبدیل کرده که در چارچوب راهبرد فرمانطقه‌گرایی، پیشبرد منافع امنیتی غرب را بر رعایت حسن همجواری و ثبات منطقه‌ای ترجیح می‌دهد.

در مقابل این محاصره امنیتی فرمانطقه‌ای، سیاست ایران بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، مبتنی بر موازنه‌سازی دفاعی و تقویت ائتلاف‌های غیرناتویی است. هدف از این اقدام، نه ایجاد یک بلوک نظامی تهاجمی رقیب، بلکه خنثی‌سازی تهدیدات و ایجاد بازدارندگی درون‌زا است. بر این اساس، ایران دو مسیر موازی را دنبال کرده است: نخست، توسعه توانمندی‌های دفاعی کاملاً بومی، به‌ویژه در حوزه موشکی و پهپادی، که به هیچ ائتلاف خارجی و قدرت فرمانطقه‌ای وابسته نیست و قدرت بازدارندگی مستقل ایران را در برابر تهدیدات ناتو تضمین می‌کند. در واقع دکترین دفاعی ایران، با درس‌گرفتن از تجربه کشورهای وابسته به ناتو، بر «خوداتکایی راهبردی» بنا شده است.

مسیر دوم، تقویت همکاری‌های دوجانبه و چندجانبه با قدرت‌های مستقل از ناتو، مانند روسیه و چین، و نیز پیگیری ابتکارات امنیتی درون‌منطقه‌ای است. مخالفت قاطع ایران با حضور نیروهای فرمانطقه‌ای در قفقاز و آسیای مرکزی و غرب آسیا و پیگیری فرمت‌های امنیتی منطقه‌ای مانند «۳+۳»، دقیقاً با هدف جلوگیری از تحقق سناریوی «ناتوی ترکی» و حفظ امنیت مرزهای شمالی و غربی صورت می‌گیرد. ایران با تأکید بر اینکه امنیت منطقه باید توسط خود کشورهای منطقه تأمین شود، در حال ارائه یک «الگوی بدیل» برای معماری امنیتی منطقه است: الگویی که برخلاف فرمانطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه و ناتو، بر اساس حاکمیت ملی، احترام متقابل و همکاری جمعی کشورهای منطقه شکل می‌گیرد. این تقابل، چیزی فراتر از یک رقابت نظامی ساده، و نشان‌دهنده نبرد میان دو نظم امنیتی متفاوت است: نظم تحمیلی فرمانطقه‌ای (ناتو محور با بازوی ترکی) در برابر نظم درون‌زای منطقه‌ای (با محوریت ایران).

### 3.5. سیاست مداخله‌گرانه در قبال جمعیت آذری‌زبان ایران: مهندسی هویت و زمینه‌سازی برای واگرایی از درون

اگر پروژه‌های قفقازی (بخش ۱-۳) به‌دنبال محاصره بیرونی ایران، و پروژه‌های مذهبی (بخش ۲-۳) و هویتی (بخش ۳-۳) در پی تغییر بافت فرهنگی و مذهبی در منطقه به ضرر ایران هستند، سیاست مداخله‌گرانه ترکیه در قبال جمعیت آذری‌زبان ایران را باید «مرحله نهایی و خطرناک‌ترین لایه» فرمانطقه‌گرایی تحمیلی آنکارا دانست؛ لایه‌ای که مستقیماً تمامیت ارضی و انسجام ملی ایران را هدف گرفته است. این سیاست که با ظرافت و پیچیدگی خاصی از سوی نهادهای اطلاعاتی، فرهنگی و رسانه‌های ترکیه دنبال می‌شود، نه یک واکنش مقطعی، که یک راهبرد بلندمدت و سیستماتیک برای ایجاد شکاف قومی، تضعیف هویت ملی ایرانی در میان آذری‌زبانان، و در نهایت، زمینه‌سازی برای تغییر ساختار سیاسی ایران از یک دولت متمرکز به یک نظام فدرال بر مبنای شکاف‌های قومی-زبانی است. این سیاست ترکیه را می‌توان «جبهه داخلی راهبرد خفگی ژئوپلیتیک ایران» نامید؛ جبهه‌ای که قرار است هم‌زمان با فشار از بیرون، ایران را از درون نیز دچار واگرایی اجتماعی و سیاسی کند.

شبکه‌سازی گسترده و حمایت مالی و رسانه‌ای آنکارا از محافل قوم‌گرای افراطی در داخل ایران به همین علت صورت می‌گیرد. سرویس اطلاعاتی ترکیه (میت) و نهادهای فرهنگی وابسته به دولت ترکیه مانند آژانس همکاری و هماهنگی ترکیه (تیکا) و بنیاد یونس امره، با ایجاد و تقویت سازمان‌های غیردولتی (NGO)، گروه‌های تلگرامی و اینستاگرامی، شبکه‌های ماهواره‌ای و وبسایت‌های خبری، اجرای برنامه‌های ظاهراً بی‌طرفانه فرهنگی و تفریحی و آموزشی به ترویج ادبیات قوم‌گرایانه افراطی و واگرایانه در میان بخشی از جمعیت آذری‌زبان ایران مشغول هستند. برخی رسانه‌های ترکیه مانند کانال‌های تلویزیونی «گوناز تی‌وی» و «آراز تی‌وی» نیز که از خارج از ایران برنامه پخش می‌کنند، با بودجه‌های کلان و تحت هدایت مستقیم یا غیرمستقیم باکو و آنکارا، به‌طور سیستماتیک به تحریک احساسات قومی، بزرگ‌نمایی مشکلات اقتصادی و اجتماعی در مناطق آذری‌نشین، و ترویج روایت دروغین «سرکوب ترک‌ها در ایران» می‌پردازند. این رسانه‌ها با ایجاد یک «حباب اطلاعاتی» مسموم، به‌دنبال آن هستند که مخاطب خود را از فضای عمومی ایران جدا کرده و او را در معرض یک روایت یک‌سویه و ایران‌ستیزانه قرار دهند.

هدف از این شبکه‌سازی‌ها، ایجاد یک «جامعه مدنی قومی» و تقویت مرجعیت «نخبگان جایگزین» با استفاده از افرادی از آن سوی مرزها است که بتوانند به‌عنوان پیشقراولان مطالبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی واگرایانه در آینده عمل کنند. این فرایند را می‌توان «پرورش ستون پنجم» نامید. آنکارا با اعطای بورس‌های تحصیلی، دعوت از دانشجویان و فعالان مدنی آذری به حضور در دوره‌های آموزشی در ترکیه، و حمایت مالی از تشکل‌های به‌ظاهر فرهنگی، در حال ساختن نسلی از نخبگان آذری‌زبان است که هویت ترکی-تورانی را بر هویت ملی ایرانی ترجیح دهند و به عنوان اهرم فشار علیه دولت مرکزی ایران عمل کنند. هدف این سیاست، نه دفاع از حقوق فرهنگی آذری‌ها (که در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته

شده)، بلکه «سیاسی‌سازی هویت قومی» و تبدیل آن به یک ابزار فشار سیاسی و امنیتی است. زیرا سوابق تاریخی نشان داده که ترکیه به نیابت از کشورهای غربی با برجسته سازی مطالبات آذری های ایران همیشه سعی کرده آنها را علیه دولت مرکزی بشوراند و سپس بی توجه به این خواسته ها از نتیجه این کار یعنی تضعیف حکومت مرکزی برای تحمیل خواسته های سیاسی و امنیتی و اقتصادی خود به ایران استفاده کند و لذا آذری ها را تنها به عنوان یک اهرم فشار برای تشدید واگرایی در ایران مدنظر قرار می دهد.

قلب تپنده این سیاست مداخله‌جویانه، ترویج ایده «فدرالیسم قومی» به عنوان راه‌حل ادعایی برای «مسئله آذری‌ها» در ایران است. این ایده که در سال‌های اخیر از سوی محافل پان‌ترکیست و با حمایت ضمنی یا آشکار آنکارا به طور فزاینده‌ای مطرح می‌شود، صرفاً یک پیشنهاد سیاسی نیست، بلکه یک «راهبرد گام‌به‌گام برای واگرایی و تضعیف ایران از درون» است. این ایده که از مهندسی هویت تا تغییر ساختار سیاسی ایران را دربر می‌گیرد، می‌توان در چند محور اصلی خلاصه کرد که همگی در تقابل مستقیم با ساختار یکپارچه و تاریخی ایران قرار دارند.

- تقسیم سرزمینی بر مبنای زبان: در قالب این ایده، در هر منطقه‌ای از ایران که افراد «ترک‌زبان» (بر اساس تعریف مورد نظر پان‌ترکیست‌ها) زندگی می‌کنند، باید «استان‌های مستقل ترک» ایجاد شود. این امر عملاً به معنای تکه تکه شدن استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان و بخش‌های قابل توجهی از استان‌های خراسان شمالی، همدان، قزوین، فارس، اصفهان، گیلان و غیره و تبدیل آن‌ها به واحدهای سیاسی خودمختار با پرچم، دولت محلی و قوانین خاص خود است.

- تحمیل زبان ترکی به عنوان زبان رسمی: این طرح، آموزش به زبان ترکی را در مدارس و دانشگاه‌ها اجباری می‌کند و زبان فارسی - که به عنوان زبان منجی و میانجی همه ایرانیان را به یکدیگر پیوند می‌زند - را به عنوان «زبان تحمیلی» و «نماد سرکوب» معرفی می‌نماید. هدف، قطع ارتباط نسل جدید آذری‌های ایران با میراث عظیم ادبی و علمی زبان فارسی - که خود آذری‌ها در طول تاریخ نقش بی‌بدیلی در خلق آن داشته‌اند - و جایگزین‌سازی آن با زبانی است که حلقه اتصال آذری‌ها با آنکارا و باکو بوده و ارتباط این بخش از مردم ایران را با سایر ایرانیان کمرنگ کند.

- تأکید دروغین بر سرکوب آذری‌ها و نفرت پراکنی قومی: روایت «سرکوب ترک‌ها در ایران» که از سوی این محافل به‌طور مداوم تکرار می‌شود، برای ایجاد خشم، بی‌اعتمادی و احساس قربانی بودن در میان آذری‌ها طراحی شده است. در کنار آن، یک «دوگانه‌سازی فرهنگی» عمیق صورت می‌گیرد تا هویت آذری‌ها به‌طور کامل از هویت ایرانی جدا شود. کارشناسان ایرانی به نمونه‌های مشخصی از این دوگانه‌سازی‌های جعلی اشاره می‌کنند: تأکید بر مرجعیت کتاب «دده قورقود» (حماسه‌های قبیله‌ای ترکان اوغوز) در برابر «شاهنامه» فردوسی به عنوان نماد هویت ایرانی؛ معرفی شاعرانی مانند «فضولی بغدادی» (که علاوه بر فارسی به ترکی نیز شعر سروده) به عنوان نماد ادبی آذری‌ها در برابر «فردوسی» یا «نظامی گنجوی» که هویت ایرانی آن‌ها انکار یا تحریف می‌شود. این دوگانه‌سازی‌ها، آذری‌ها را در یک «یا این یا آن» هویتی قرار می‌دهد: یا ترک و تورانی هستند و باید با ایران قطع ارتباط کنند، یا ایرانی و در نتیجه «خائن به قوم خود» محسوب می‌شوند. این اقدام «مهندسی حافظه تاریخی» و «برساختن یک انشقاق هویتی مصنوعی در پیکره یک ملت واحد» محسوب می‌شود.

- دامن زدن به هویت قومی در عرصه‌های عمومی: این سیاست حتی به عرصه‌های به ظاهر غیرسیاسی مانند ورزش نیز کشیده شده است. تلاش برای دامن زدن به هویت قومی در تیم‌های ورزشی مناطق ترک‌زبان مانند تراکتورسازی تبریز در حال انجام است و حتی تلاش می‌شود سایر اقوام ایرانی نیز در همین مسیر قرار گیرند و تیم‌های فوتبال یا والیبال مشهور و محبوب در این مناطق به ابزار پیشبرد سیاست هویت‌سازی جعلی مبدل شوند. تبدیل این باشگاه‌ها و هواداران‌شان از یک پدیده ورزشی-ملی به یک «نماد قومی» و «کانون اعتراضات سیاسی» علیه دولت مرکزی نیز به جدیت از سوی باکو و ترکیه پیگیری می‌شود و در اندیشکده‌ها و نشریات اسرائیلی و انگلیسی نیز مطالبی در این زمینه در سال‌های اخیر منتشر شده که نشانگر هویت حامیان پشت پرده پیشبرد این سیاست‌ها است. هدف سوءاستفاده از احساسات پاک ورزشی، برای ایجاد یک پایگاه توده‌ای به منظور ترویج ایده‌های واگرایانه و ضدوحدت ملی در ایران است.

هسته مرکزی این مداخله، یک عملیات روانی گسترده برای نفی وجود ارتباط هویتی، تمدنی، مذهبی و تاریخی عمیق میان آذری‌ها و سایر اقوام ایرانی است. گفتمان پان‌ترکیسم با نادیده گرفتن انبوه شواهد تاریخی، آذری‌ها را مردمانی «ترک تبار»

معرفی می‌کند که سرزمین آنها «توسط فارس‌ها اشغال شده‌است» و هویت ایرانی و شیعی به آن‌ها «تحمیل» گردیده است. این در حالی است که آن‌ری‌ها از کهن‌ترین اقوام ایرانی هستند که زبان آن‌ها (آذری باستان) شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی در شمال غربی این کشور بوده و روند نفوذ زبان ترکی فرایندی تدریجی بود که قرن‌ها طول کشیده است. این تحریف تاریخی را می‌توان «دستکاری قومی با روایت سازی جعلی» نامید؛ تلاشی برای پاک کردن ردپای ایران در میان آن‌ری‌های کشور. این جعل تاریخی، نه فقط گذشته را تحریف می‌کند، بلکه آینده را نیز هدف گرفته است: اگر آن‌ری‌ها باور کنند که «ایرانی نیستند»، آن‌گاه راه برای تحریک آنها به منظور انجام هرگونه اقدام سیاسی علیه وحدت و تمامیت ارضی ایران هموار می‌شود.

نکته قابل تأمل در این سیاست، پارادوکس ذاتی آن است. ترکیه از یک سو با تمام قوا به دنبال تضعیف ساختار یکپارچه ایران و ترویج فدرالیسم قومی است، اما از سوی دیگر، از فروپاشی کامل و تجزیه ایران به شدت بیم دارد. آنکارا خواهان ایرانی ضعیف است که نتواند در منطقه با آن رقابت کند، اما به خصوص پس از دو جنگ اخیر آمریکا و اسرائیل علیه ایران و تهدیدات عینی اسرائیل علیه کشور ترکیه، با تجزیه ایران به عنوان یک خط قرمز برخورد می‌کند. زیرا تجزیه ایران به معنای ایجاد یک کشور مستقل کردی در شمال غرب ایران خواهد بود که می‌تواند مستقیماً کردهای ترکیه را به مبارزه مسلحانه و استقلال‌طلبی تشویق کند. همچنین، اسرائیل که به‌طور تاریخی از تجزیه ایران و ایجاد یک «اسرائیل دوم» در شمال غرب ایران حمایت می‌کند، از این فروپاشی برای پیشبرد اهداف خود بهره‌برداری کرده و می‌تواند در گام بعدی، تهدیدی برای خود ترکیه نیز باشد. بنابراین، حمایت آنکارا از فدرالیسم، یک «بازی خطرناک در لبه پرتگاه» است: ایجاد بی‌ثباتی کافی برای تضعیف ایران، اما نه آن‌قدر که ایران فروپاشد و تبعات آن دامن ترکیه را بگیرد (این موضوع در بخش ۷-۳ بیشتر بررسی خواهد شد).

در مقابل این پروژه مداخله‌جویانه گسترده، سیاست ایران بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، بر دو رکن «انسجام ملی» و «همزیستی تاریخی» به‌مثابه سپر دفاعی استوار است. بزرگ‌ترین نقطه قوت ایران در برابر این تهدیدات، وفاداری تاریخی و تعلق خاطر عمیق آن‌ری‌های ایران به ملت و میهن ایران است. آن‌ری‌ها در طول تاریخ، از عصر صفویه تا دوران دفاع مقدس و به خصوص در جریان دو حمله نظامی اخیر اسرائیل و آمریکا به ایرات، همواره در صف مقدم دفاع از ایران بوده‌اند و شخصیت‌های برجسته‌ای همچون ستارخان، باقرخان، شهید باکری و رهبر شهید انقلاب اسلامی آیت الله علی خامنه‌ای، نماد این وفاداری بی‌چون‌وچرای آن‌ری‌ها به ایران هستند. ایران با تکیه بر این واقعیت، سیاست‌های «توسعه متوازن»، «مشارکت سیاسی برابر» و «به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی و زبانی» (از جمله تدریس زبان آن‌ری در دانشگاه‌ها، نشر کتب و فعالیت نشریات و مطبوعات محلی به همین زبان) را دنبال کرده است. این سیاست‌ها، برخلاف ادعاهای پان‌ترکیست‌ها، آن‌ری‌ها را به بخشی جدایی‌ناپذیر و مؤثر از حاکمیت ملی ایران تبدیل کرده است. این مدل را می‌توان «همگرایی در عین تکثر» نامید؛ الگویی که در آن، هویت قومی و زبانی نه به عنوان تهدید، که به عنوان جزئی از موزاییک رنگارنگ هویت ملی ایران دیده می‌شود. این انسجام درون‌زا و تاریخی، مهم‌ترین مانع در برابر موفقیت پروژه‌های تحمیلی و فدرالیسم جعلی ترکیه است.

### **3.6. سیاست ضدایرانی ترکیه در سوریه و لبنان: از توهم حذف محور مقاومت تا گرفتاری در تله اسرائیل**

اگر قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی را عرصه عملیات اقتصادی، امنیتی و فرهنگی ترکیه علیه ایران بدانیم (بخش‌های ۱-۳ تا ۵-۳)، آن‌گاه سوریه و لبنان و فلسطین را باید «جبهه اصلی نبرد مستقیم» آنکارا با نفوذ منطقه‌ای تهران و محور مقاومت تلقی کرد. بحران سوریه که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد، صرفاً صحنه جنگ داخلی نبود و به سرعت به یک «میدان جنگ سرد منطقه‌ای» بدل گردید که در آن، ترکیه با تمام توان در نقش «ضربه‌گیر نفوذ ایران» و «پیشران طرح خاورمیانه بزرگ» ظاهر شد. برخی کارشناسان این سیاست را ذیل عنوان «حمایت ضمنی ترکیه از طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا» تحلیل کرده و معتقد هستند آنکارا از همان ابتدا، سرنگونی دولت بشار اسد را نه فقط برای حذف یک رقیب منطقه‌ای، بلکه به‌عنوان گامی حیاتی برای قطع شریان‌های حیاتی محور مقاومت و مهار ایران در شرق مدیترانه دنبال کرده تا خود بر این منطقه مسلط شده و طرح‌های خود در زمینه ایجاد کریدورهای انتقال کالا و انرژی و یگانه منجی امنیتی غرب آسیا که همه باید با آن معامله کنند را پیگیری کند. با این حال، آنچه در این میدان رخ داد، نه تحقق اهداف ترکیه، که گرفتار شدن آن در تله‌ای راهبردی به گستردگی تمام خاورمیانه بود؛ تله‌ای که نه تنها ایران را تضعیف نکرد، بلکه خود آنکارا را در برابر اسرائیل

خلع سلاح و در باتلاقی بی‌پایان گرفتار ساخت و حالا سوریه باید در ترکیه هزینه های سنگین امنیتی و اقتصادی افزایش توان نقش آفرینی اسرائیل را بپردازد.

ترکیه از همان ماه‌های نخست بحران سوریه، با حمایت همه‌جانبه لجستیکی، مالی، تسلیحاتی و اطلاعاتی از گروه‌های مسلح مخالف دولت اسد، عملاً به یکی از اصلی‌ترین بازیگران صحنه نبرد تبدیل شد. هدف اعلام‌نشده اما کاملاً مشهود این مداخله، «کاهش نفوذ شیعی ایران» و قطع ارتباط جغرافیایی و عملیاتی محور مقاومت از تهران تا بیروت بود. آنکارا ابتدا با اجرای چندین عملیات نظامی برون‌مرزی و اشغال بخش‌های وسیعی از شمال سوریه، از عفرین تا جرابلس و ادلب و سپس مشارکت در سرنگونی دولت بشار اسد، عملاً یک «منطقه امن» تحت کنترل خود ایجاد کرد که دو هدف راهبردی را دنبال می‌کرد: نخست، قطع یا مختل‌سازی کریدور زمینی ایران-عراق-سوریه-لبنان که ستون فقرات لجستیکی محور مقاومت است؛ و دوم، ایجاد یک «کمر بند سنی» تحت نفوذ ترکیه که از آن می‌توان برای فشار بر دولت اسد و مهار نفوذ ایران و حزب‌الله استفاده کرد. در واقع اشغال شمال سوریه توسط ترکیه و سپس تاسیس دولت دست‌نشانده جولانی در این کشور، بخشی از راهبرد کلان آمریکا و ناتو برای «محاصره ایران از غرب» و تکمیل حلقه محاصره‌ای است که از قفقاز (بخش ۱-۳) آغاز شده، تا خلیج فارس ادامه می‌یابد و در نهایت به خفگی ژئوپلیتیک ایران منجر می‌شود.

اما مهم‌ترین و در عین حال تراژیک‌ترین جنبه سیاست ترکیه در سوریه، درک نادرست و ساده‌انگارانه رجب طیب اردوغان و هاگان فیدان از نیت راهبردی اسرائیل بود. در تحلیل پیامدهای سیاست ترکیه در سوریه برای محور مقاومت باید به این نکته توجه داشت که اردوغان و تیم سیاست خارجی او، با «توهم» امکان مدیریت هم‌زمان تقابل با ایران و مهار اسرائیل، عملاً بزرگ‌ترین خدمت راهبردی را به تل‌آویو انجام دادند. ترکیه ابتدا با تضعیف دولت مرکزی سوریه و ایجاد مناطق تحت کنترل گروه‌های مسلح، «عملاً سوریه را در مسیر تجزیه قرار داد» و در نهایت با روی کار آوردن دولتی دست‌نشانده و متشکل از تروریست‌های مزدور وابسته به خود، فضایی را خلق کرد که اسرائیل به راحتی بتواند در آن پیشروی کند. آنکارا با «درک نازل راهبردی» خود، تصور می‌کرد می‌تواند از اسرائیل به عنوان اهرمی علیه ایران استفاده کند، غافل از آنکه اسرائیل، ترکیه را نیز همچون ایران، یک رقیب تمدنی و راهبردی در جهان اسلام می‌بیند و به دنبال تضعیف هم‌زمان هر دو قدرت منطقه‌ای است.

نتیجه این درک نادرست، فاجعه‌ای راهبردی برای ترکیه و متحدانش بود که دو نتیجه داشت:

-تقدیم سوریه به اسرائیل: ترکیه با تضعیف حاکمیت ملی سوریه، عملاً این کشور را به «میدان تاخت‌وتاز اسرائیل» تبدیل کرد. ارتش اسرائیل که پیش از این از نفوذ ایران و حزب‌الله در سوریه نگران بود، با استفاده از خلأ امنیتی ایجادشده توسط ترکیه، به حملات هوایی و زمینی خود در عمق خاک سوریه شدت بخشید و اکنون بخش‌هایی از جنوب سوریه را نیز اشغال کرده است. این وضعیت را می‌توان «تحقق خواسته دیرینه اسرائیل برای اشغال نیل تا فرات» از طریق بهره برداری از سیاست‌های غلط ترکیه توصیف کرد.

-بی‌پناهسازی لبنان: حزب‌الله لبنان، به‌عنوان قدرتمندترین بازوی محور مقاومت، همواره سوریه را «عمق راهبردی» و «پل لجستیکی» خود می‌دانست. سیاست‌های ضدسوری و ضدایرانی ترکیه، این پل را به شدت آسیب‌پذیر کرد. به اعتقاد قاطع کارشناسان ایرانی «اردوغان و فیدان، لبنان را در برابر حملات اسرائیل بی‌پناه ساختند». در جریان جنگ‌های پی‌درپی اسرائیل علیه لبنان، ضعف کریدور سوریه به دلیل حضور و کارشکنی ترکیه، توان بازسازی و تدارکاتی حزب‌الله را با مشکل مواجه کرد و موازنه وحشت در مرزهای شمالی اسرائیل را به نفع تل‌آویو تغییر داد. این امر، تسهیل‌کننده حملات هوایی اسرائیل به لبنان و ترور فرماندهان مقاومت بود.

اما سیاست ضدایرانی ترکیه در سوریه، صرفاً به ایران و لبنان ضربه نزد، بلکه خود آنکارا را نیز در «تله راهبردی اسرائیل» گرفتار کرد. کارشناسان ایرانی به این نکته اشاره می‌کنند که ترکیه اکنون در شمال سوریه با اسرائیل دچار تنش مستقیم شده است. اسرائیل که ترکیه را رقیبی بلندپرواز در جهان اسلام می‌بیند، با پیشروی در سوریه و حمایت از گروه‌های کرد، عملاً حوزه نفوذ آنکارا را محدود کرده و حتی منافع نظامی آن را تهدید می‌کند. ترکیه که روزی به امید استفاده از کارت اسرائیل علیه ایران وارد بحران سوریه شد، اکنون خود در برابر توسعه‌طلبی اسرائیل در سوریه قرار گرفته است. از نظر کارشناسان بین‌المللی این وضعیت نتیجه «درک نازل اردوغان و فیدان از نظام بین‌الملل و نیت اسرائیل» است که «به ضرر خود ترکیه هم تمام شد، ولی دیگر برای جبران دیر و سخت شده است». ترکیه اکنون با بحران‌های انباشته‌ای در

سوریه مواجهه است: خصومت فزاینده افکار عمومی عرب با اشغالگری ترکیه، تقویت کردهای سوریه تحت چتر حمایت آمریکا و اسرائیل، بحران پناهجویان سوریه در داخل ترکیه، و انزوای روزافزون بین‌المللی. به عبارتی، آنکارا با دست خود، «عمق راهبردی» ادعایی احمد داووداوغلو نخست‌وزیر سابق ترکیه را به «باتلاق راهبردی» تبدیل کرده است.

یکی از ابعاد کمتر بررسی‌شده اما بسیار حیاتی سیاست ترکیه در سوریه، نقشی است که این کشور در تسهیل حملات هوایی اسرائیل و آمریکا به ایران ایفا کرده است. کنترل آسمان سوریه توسط ترکیه و حضور نیروهای این کشور با توجه به نابودی زیرساخت‌های نظامی سوریه توسط اسرائیل، عملاً «کریدور امنی» برای جنگنده‌های اسرائیلی و آمریکایی ایجاد کرده است. اسرائیل که پیش از این مجبور بود برای حمله به اهدافی در عمق سوریه یا نزدیک مرزهای ایران، مسیرهای پرپیچ‌وخم و پرخطرهای را از طریق اردن یا عراق طی کند، اکنون می‌تواند با اطمینان بیشتری از «خلأ امنیتی» ایجادشده در شمال سوریه به دلیل اشغالگری ترکیه و ضعف دولت مرکزی، برای نزدیک شدن به مرزهای ایران استفاده کند. در واقع، ترکیه با تضعیف پدافند هوایی و حاکمیت سوریه، «سپر دفاعی ایران در مرزهای غربی» را سوراخ کرده و دست اسرائیل را برای ماجراجویی‌های هوایی علیه ایران بازتر گذاشته است. این امر، ترکیه را به «شریک غیرمستقیم» در حملات هوایی اسرائیل و آمریکا به ایران و زیرساخت‌های محور مقاومت تبدیل کرده است؛ حملاتی که با هدف تضعیف ایران صورت می‌گیرد و ترکیه از آن به‌عنوان ابزاری برای پیشبرد راهبرد «خفگی ژئوپلیتیک» ایران بهره می‌برد و عملاً کنترل نحوه تحقق این راهبرد را به علت سیاست‌های اشتباه خود از دست داده و به آمریکا و اسرائیل واگذار کرده است.

در مقابل این سیاست تهاجمی و ثبات‌شکن ترکیه، رویکرد ایران در سوریه و لبنان کاملاً مبتنی بر الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا و ثبات‌محور بوده است. کارشناسان ایرانی این سیاست را «دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورهای منطقه در برابر تروریسم و مداخله خارجی و فرامنطقه‌ای» توصیف می‌کنند. ایران از همان ابتدا، با حضور مستشاری و حمایت از دولت قانونی بشار اسد و مقاومت لبنان، به دنبال حفظ ساختار سیاسی موجود، جلوگیری از فروپاشی تمامیت مرزی و اقتدار حکومت مرکزی در سوریه و لبنان، و مقابله با پروژه‌های تجزیه‌طلبانه و تروریستی در منطقه بوده است. بنابراین هدف ایران، نه ایجاد یک امپراتوری شیعی، که «ایجاد یک بلوک مقاومت در برابر مداخله فرامنطقه‌ای» و تثبیت نظم منطقه‌ای بر اساس احترام به حاکمیت دولت‌هاست. کارشناسان ایرانی این رویکرد را «منطقه‌گرایی دفاعی در برابر فرامنطقه‌گرایی تهاجمی» نامیده و استدلال می‌کنند که ایران، برخلاف ترکیه که به اشغال و تغییرات ژئوپلیتیک مصنوعی متوسل شده، همواره بر راحل سیاسی و حفظ یکپارچگی سوریه و لبنان تأکید داشته است. این تفاوت بنیادین، بار دیگر دو الگوی متقابل را به نمایش می‌گذارد: منطقه‌گرایی درون‌زای ایران که به دنبال ثبات‌سازی و حفظ موجودیت دولت‌های منطقه است، در برابر فرامنطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه که با مداخله نظامی و اشغال، منطقه را به سوی تجزیه و بی‌ثباتی مطلق سوق داده است. در این میدان، ترکیه گرچه به دنبال تضعیف ایران بود، اما خود در تله‌ای که برای دیگران کنده بود، گرفتار آمد.

### 3.7. موضع ترکیه در جنگ اسرائیل و آمریکا با ایران: پارادوکس تضعیف و تجزیه

در میان تمامی ابعاد فرامنطقه‌گرایی تهاجمی ترکیه علیه ایران، موضع این کشور در قبال دو جنگ تمام‌عیار محور آمریکا و اسرائیل بر علیه ایران، پیچیده‌ترین، متناقض‌ترین و در عین حال آشکارکننده‌ترین وجهه این راهبرد است. در این سناریو، ترکیه نه یک بازیگر حاشیه‌ای، که یکی از ارکان اصلی «ائتلاف ضدایرانی» به رهبری آمریکا بوده است. با این حال، برخلاف یک متحد ساده، آنکارا در این میدان با یک «پارادوکس راهبردی» مرگبار دست‌وپنجه نرم می‌کند: از یک سو، مشتاق تضعیف شدید ایران برای حذف رقیب تمدنی و منطقه‌ای خود و تثبیت هژمونی‌اش در قفقاز و غرب آسیاست، اما از سوی دیگر، به شدت نگران فروپاشی و تجزیه ایران است. این پارادوکس، که ریشه در آسیب‌پذیری‌های قومی و امنیتی خود ترکیه دارد، «خط قرمز» آنکارا را نه بر مبنای «مقابله با ایران»، بلکه بر مبنای «میزان و نتیجه این مقابله» تعریف می‌کند. بنابراین، «اردوغان خواهان ایرانی ضعیف و به زانو درآمده است، اما کماکان یکپارچه و نه تجزیه‌شده».

با وقوع درگیری نظامی گسترده میان ایران و محور آمریکا-اسرائیل، نقش ترکیه به‌عنوان «بازوی لجستیکی و اطلاعاتی» این ائتلاف، بسیار فزاینده‌تر از یک همسایه بی‌طرف بوده است. بررسی موضع و عملکرد ترکیه در جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران، گمانه زنی در مورد سه حوزه اصلی همکاری ترکیه با مهاجمان را توسط کارشناسان ایرانی به شرح زیر افزایش داده است:

-استفاده از حریم هوایی و برخی پایگاه‌های نظامی در ترکیه: ترکیه با در اختیار داشتن پایگاه‌های هوایی متعدد، به‌ویژه پایگاه اینچرلیک (که میزبان جنگنده‌ها و تسلیحات هسته‌ای تاکتیکی آمریکاست) و نیز پایگاه‌های شرقی‌تر مانند باتمان و دیاربکر، می‌تواند «سکوی پرش» اصلی برای حملات هوایی به عمق خاک ایران باشد. این امر، زمان پرواز جنگنده‌های مهاجم به اهداف حساس در شمال غرب، غرب و حتی مرکز ایران را به شدت کاهش می‌دهد و امکان اجرای «حملات غافلگیرانه و پی‌درپی» را فراهم می‌کند. ایستگاه راداری کورمچیک نیز «چشمان ناتو» برای رهگیری پرتاب‌های موشکی ایران و ارائه هشدار زودهنگام به اسرائیل و نیروهای آمریکایی محسوب می‌شود.

-پشتیبانی اطلاعاتی و خرابکاری: سرویس اطلاعاتی ترکیه (میت) با توجه به سال‌ها نفوذ و شبکه‌سازی در مناطق آذری‌نشین و کردنشین ایران (بخش‌های ۳-۵ و ۸-۳)، به‌عنوان یک «منبع حیاتی اطلاعات انسانی (HUMINT)» برای شناسایی اهداف، ارزیابی خسارات و حتی هدایت عملیات‌های خرابکارانه در داخل ایران قادر به فعالیت است. همکاری تنگاتنگ میت با موساد و سیا در سال‌های اخیر برای «نقشه‌برداری از زیرساخت‌های حیاتی ایران» و «پرورش عوامل نفوذی» مورد نقد جدی کارشناسان ایرانی بوده است. ترکیه همچنین می‌تواند از طریق مرزهای طولانی خود با ایران، تیم‌های عملیات ویژه را برای انجام خرابکاری در تأسیسات حیاتی ایران به داخل کشور نفوذ دهد.

-منافع شدن از تخریب زیرساخت‌های انرژی و نظامی ایران: راهبرد اصلی ترکیه، نه مشارکت در تخریب، بلکه «تضعیف هدفمند و حساب‌شده» توان رقابت منطقه‌ای ایران است. بنابراین آنکارا به‌دنبال نابودی کامل ایران نیست، بلکه از تخریب «شریان‌های اقتصادی و نظامی» رقیب خود مانند پالایشگاه‌ها، پایانه‌های صادراتی، نیروگاه‌ها، کارخانه‌های پهبادسازی و موشکی، و مراکز فرماندهی سپاه پاسداران و ارتش توسط آمریکا و اسرائیل منتفع می‌شود تا جایگاه ایران به یک قدرت درجه چندم منطقه‌ای تنزل یابد، به‌نحوی که دیگر نتواند در قفقاز، سوریه و عراق با ترکیه رقابت کند. این تحول، مرحله نهایی «راهبرد خفگی ژئوپلیتیک ایران» محسوب می‌شود که در آن، پس از محاصره ترانزیتی و اقتصادی (بخش ۹-۳)، ضربه نهایی نظامی برای فلج‌سازی ایران به این کشور وارد می‌شود.

در اینجاست که تناقض ذاتی راهبرد ترکیه آشکار می‌شود. آنکارا در عین اشتیاق برای تضعیف ایران، به‌شدت نگران «فروپاشی ساختاری» و «تجزیه ایران» است. این «مهم‌ترین محدودیت راهبردی آنکارا» در قبال ایران بوده و دو دلیل اصلی برای این نگرانی قابل ذکر است:

-کابوس ایجاد «اسرائیل دوم» در شمال غرب ایران: مهم‌ترین نگرانی ترکیه، سوءاستفاده اسرائیل از فروپاشی ایران برای ایجاد یک «دولت دست‌نشانده» در مناطق آذری‌نشین ایران (با کاربرد اصطلاح جعلی «آذربایجان جنوبی») است. کارشناسان معتقدند اسرائیل که روابط راهبردی عمیقی با جمهوری آذربایجان دارد و از دیرباز به‌دنبال تجزیه ایران و ایجاد یک «اسرائیل دوم» در مرزهای شمال غربی ایران بوده است، از بی‌ثباتی ناشی از جنگ که ممکن است به علت مشکلات اقتصادی و سپس اعتراضات داخلی رخ دهد، برای پیشبرد این پروژه بهره خواهد برد. آنها هشدار می‌دهند که ظهور یک دولت «تورانی-صهیبونیستی» در شمال غرب ایران که از حمایت تل‌آویو برخوردار باشد، نه تنها قدرت نفوذ ترکیه در جهان ترک را به چالش می‌کشد، بلکه یک «دشمن استراتژیک» جدید را دقیقاً در مرزهای شرقی ترکیه مستقر می‌سازد. این دولت، به دلیل نزدیکی ایدئولوژیک به پان‌ترکیسم افراطی اما تحت قیمومیت اسرائیل، می‌تواند ادعاهای ارضی و هویتی علیه خود ترکیه نیز مطرح کند و آنکارا را در موقعیتی ضعیف‌تر از امروز قرار دهد.

-خیزش کردها و خطر تجزیه ترکیه: دومین و شاید حیاتی‌ترین نگرانی، «مسئله کردی» است. کارشناسان ایرانی در تحلیل‌های خود، به این نکته اشاره می‌کنند که تجزیه ایران به معنای ایجاد یک «منطقه خودمختار یا مستقل کردی» در غرب و شمال غرب ایران خواهد بود. این امر، مستقیماً آتش خیزش کردها در جنوب شرق ترکیه را شعله‌ور خواهد ساخت. کردهای ایران با برخورداری از یک پایگاه مستقل و دریافت کمک‌های تسلیحاتی، به کانونی برای مبارزه مسلحانه علیه ترکیه تبدیل خواهند شد و رویای «کردستان بزرگ» را احیا خواهند کرد. این سناریو «کابوس مطلق آنکارا» است و ترکیه به خوبی می‌داند اسرائیل و آمریکا از کارت کردها هم علیه ایران و هم علیه ترکیه استفاده خواهند کرد. اسرائیل که همواره از استقلال طلبی کردها به عنوان ابزاری برای تضعیف دولت‌های منطقه حمایت کرده، در صورت فروپاشی ایران، نه تنها از این فرصت برای ایجاد یک کردستان مستقل استفاده می‌کند، بلکه از آن به‌عنوان اهرم فشاری دائمی علیه تمامیت ارضی

ترکیه نیز بهره خواهد برد. بنابراین، ترکیه از این بیم دارد که «پیروزی قاطع آمریکا و اسرائیل بر ایران» در نهایت به «شکست خود ترکیه» از طریق تجزیه قومی بینجامد.

بر همین اساس، «خط قرمز» راهبردی ترکیه در جنگ آمریکا و اسرائیل بر علیه ایران، نه اصل مقابله با ایران، که «مدیریت میزان فروپاشی ایران» است. این سیاست را می‌توان «تضعیف تا آستانه فروپاشی، اما نه فراتر از آن» توصیف کرد. آنکارا خواهان ایرانی است که آن قدر ضعیف باشد که دیگر نتواند در قفقاز، سوریه، عراق و لبنان رقابت کند و به یک قدرت درجه دوم تنزل یابد، اما در عین حال، ساختار سیاسی و تمامیت ارضی خود را به گونه‌ای حفظ کند که به «موزاییکی از دولت‌های تجزیه‌طلب» بدل نشود. این یک «بازی خطرناک در لبه پرتگاه» است که نیازمند هماهنگی و کنترل بسیار دقیق بر روند جنگ و نتایج آن دارد. بنابراین «ترکیه در هماهنگی با آمریکا برای پیشبرد این سیاست تهاجمی ضدایرانی زیاد روی نمی‌کند، زیرا به خوبی می‌داند که عبور از خط قرمز تجزیه، تبعاتی به مراتب مخرب‌تر برای خود آنکارا نسبت به تهران در پی خواهد داشت». این پارادوکس را می‌توان «تناقض ذاتی فرمانطقه‌گرایی تهاجمی» دانست؛ تناقضی که از آنجا ناشی می‌شود که یک قدرت هژمون، با استفاده از ابزار مخرب، به دنبال ایجاد نظم پایدار به نفع خود است، غافل از آنکه ابزار ویرانگر مذکور، به طور طبیعی به بی‌ثباتی‌های کنترل‌ناپذیری دامن می‌زنند که دیر یا زود دامن خود آن کشور را نیز خواهد گرفت.

در مقابل این راهبرد پیچیده و پارادوکسیکال، ایران با تکیه بر الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا و دکترین «بازدارندگی همه‌جانبه»، تهدیدات را مدیریت می‌کند. راهبرد دفاعی ایران، نه صرفاً نظامی، که «چندلایه و ترکیبی» است و بر «ایجاد ائتلاف‌های منطقه‌ای، افزایش عمق راهبردی مقاومت، و ایجاد انسجام ملی» استوار است. ایران با تقویت توان موشکی و پهپادی بومی خود، این پیام را مخابره کرده که هرگونه تجاوز، با پاسخی ویرانگر در سراسر منطقه، از جمله حمله به پایگاه‌های آمریکا در کشورهای منطقه و اسرائیل مواجه خواهد شد. این بازدارندگی «مبتنی بر توانایی ایران در تحمیل هزینه‌های غیرقابل قبول» به دشمنان است. در بُعد داخلی نیز، برخلاف تصور آنکارا، انسجام ملی و وفاداری تاریخی اقوام ایرانی (به‌ویژه آذری‌ها و کردها) به میهن، مهم‌ترین سپر دفاعی در برابر پروژه‌های تجزیه‌طلبانه خواهد بود. این انسجام درون‌زا و قدرت بازدارندگی برون‌مرزی، معادله را برای ترکیه به شدت پیچیده می‌کند: هرگونه ماجراجویی نظامی علیه ایران، می‌تواند نه یک «پیروزی آسان»، که آغاز یک «باتلاق راهبردی» برای خود آنکارا باشد. این امر، بار دیگر تناقض الگوی فرمانطقه‌گرایی تحمیلی را آشکار می‌سازد: الگویی که برای نابودی رقیب طراحی شده، اما در نهایت، موجودیت خود مجری و حامی این الگو را نیز به خطر می‌اندازد.

### 3.8. همکاری‌ها و رقابت‌ها در مسئله کردها: سیاست ابزاری و پارادوکس ثبات‌زدا

مسئله کردها در غرب آسیا، یکی از پیچیده‌ترین و چندلایه‌ترین عرصه‌های تعامل ایران و ترکیه است؛ عرصه‌ای که در آن، «همکاری محدود و تاکتیکی» و «رقابت عمیق و راهبردی» به طور همزمان و متناقض در جریان است. این دوگانگی، نه محصول تصادف، که بازتابی مستقیم از تقابل دو الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا و فرمانطقه‌گرایی تحمیلی است. از یک سو، هر دو کشور در مخالفت با افزایش خودمختاری یا استقلال کردها در منطقه، منافع مشترکی دارند و از وضعیت موجود ژئوپلیتیکی و حفظ تمامیت ارضی دولت‌های منطقه‌ای دفاع می‌کنند. اما از سوی دیگر، ترکیه در چارچوب راهبرد «خفگی ژئوپلیتیک ایران» و با رویکردی کاملاً ابزاری و فرصت‌طلبانه، از به‌کارگیری کردها علیه ایران ابایی ندارد و حتی به شکلی فعالانه در پی بی‌ثبات‌سازی مناطق کردنشین ایران از طریق حمایت از گروه‌های کرد مخالف تهران است. این سیاست دوگانه که همزمان «مبارزه با پ.ک.ک» و «حمایت از کردهای ضدایرانی» را دنبال می‌کند، نه تنها تناقض ذاتی فرمانطقه‌گرایی ترکیه را آشکار می‌سازد، بلکه منطقه را با خطر «تشدید تنش کردی» و بی‌ثباتی فزاینده مواجه کرده است.

ایران و ترکیه، به عنوان دو قدرت منطقه‌ای دارای جمعیت قابل توجه کرد، در یک اصل راهبردی با یکدیگر هم‌نظرند: مخالفت قاطع با هرگونه طرح تجزیه‌طلبانه کردی و جلوگیری از تشکیل یک دولت مستقل کرد در منطقه. این موضع مشترک که ریشه در نگرانی‌های امنیتی و حفظ تمامیت ارضی هر دو کشور دارد، در مواردی به همکاری‌های تاکتیکی و هماهنگی‌های ضمنی نیز انجامیده است. بارزترین نمونه، مخالفت هماهنگ ایران و ترکیه با برگزاری همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان عراق در سال ۲۰۱۷ بود. در آن برهه، هر دو کشور با اعمال فشار سیاسی و اقتصادی، تهدید به اقدام نظامی و هماهنگی با دولت مرکزی عراق، نقش مهمی در خنثی‌سازی این پروژه ایفا کردند. این همکاری نشانه «همپوشانی مقطعی

منافع امنیتی» دو کشور و مبتنی بر «دفاع از اصل حاکمیت ملی و تمامیت ارضی دولت‌های منطقه» بود که از اصول بنیادین منطقه‌گرایی درون‌زای ایران است. از نظر کارشناسان ایرانی این هم‌رأیی «نتیجه طبیعی درک مشترک از تهدید تجزیه‌طلبی» بوده، اما این اشتراک نظر نباید ماهیت رقابت عمیق دو کشور در سایر ابعاد مسئله کردها را پنهان سازد.

در حالی که اساس سیاست ایران در قبال کردها بر مبنای الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، مبتنی بر «ایجاد ثبات و احترام به حقوق شهروندی در چارچوب حاکمیت ملی» است، رویکرد ترکیه به‌شدت «ابزاری، گزینشی و فرصت‌طلبانه» می‌باشد. ترکیه که در داخل و شمال عراق و سوریه، جنبش‌های کردی وابسته به پ.ک.ک را «دشمن شماره یک امنیت ملی» خود می‌داند، در همان حال، از سایر گروه‌های کرد به‌عنوان «اهرم فشار و ابزار بی‌ثبات‌سازی» علیه ایران استفاده می‌کند. برخی کارشناسان ایرانی، این سیاست دوگانه را «نفاق راهبردی آنکارا» می‌نامند و معتقدند ترکیه در سوریه، ضمن سرکوب بی‌رحمانه یگان‌های مدافع خلق (YPG) و پ.ک.ک، از برخی گروه‌های کرد مخالف ایران که در مناطق تحت اشغال ترکیه یا مناطق هم‌جوار در کردستان عراق مستقر هستند، حمایت مالی، لجستیکی و اطلاعاتی می‌کند. این گروه‌ها که عمدتاً از میان احزاب کرد اپوزیسیون ایران تشکیل شده‌اند، تحت چتر حمایتی آنکارا، به فعالیت‌های اطلاعاتی، تبلیغاتی و بعضاً خرابکارانه علیه ایران مشغول هستند و با توجه به شرایط کردستان عراق در این منطقه راحت‌تر فعالیت می‌کنند. آنکارا با این سیاست، عملاً پروژه بی‌ثبات‌سازی مناطق کردنشین ایران را دنبال می‌کند و این دقیقاً در راستای تضعیف ژئوپلیتیک ایران و در تناقض آشکار با ادعای همکاری با ایران علیه نیروهای تجزیه‌طلب است.

این رفتار را می‌توان ذیل راهبرد کلان «محاصره و خفگی ژئوپلیتیک» تحلیل کرد. ترکیه با حمایت از کردهای مخالف ایران در کشورهای همسایه، به‌دنبال «گشودن جبهه داخلی جدید علیه تهران» و «مشغول‌سازی امنیتی ایران در مرزهای غربی» است. هدف ترکیه، ایجاد یک «بحران مزمن امنیتی» در استان‌های کردنشین ایران است تا توان نظامی، اطلاعاتی و اقتصادی تهران تضعیف شده و از تمرکز ایران بر سایر جبهه‌های رقابت، به‌ویژه در قفقاز و سوریه کاسته شود. در واقع حمایت ترکیه از کردهای ضدایرانی «بخشی مهم از پازل خفگی ژئوپلیتیک ایران» و مکمل فشارهای وارد شده از شمال (قفقاز)، غرب (سوریه و لبنان) و جنوب (خلیج فارس) در شرایط فعلی است.

این سیاست ابزاری ترکیه، یک تناقض بنیادین و بسیار خطرناک را در خود نهفته دارد. از نظر کارشناسان ایرانی، «ترکیه از یک سو با تمام قوا با جنبش کردی در ترکیه، عراق و سوریه می‌جنگد و آن را تهدیدی وجودی می‌داند، اما از سوی دیگر، با تقویت و مسلح‌سازی گروه‌های کرد مخالف ایران در هر سه کشور، همان آتشی را روشن می‌کند که دیر یا زود دامن خودش را نیز خواهد گرفت.» ترکیه با حمایت از کردهای ضدایرانی و انتقال برخی عناصر گروه پ.ک.ک به شاخه ایرانی آن پژاک، تجربه و توانمندی نظامی و اطلاعاتی کردها را افزایش می‌دهد؛ توانمندی‌ای که به‌راحتی می‌تواند از مرزها عبور کرده و بعدها دوباره در اختیار خود پ.ک.ک یا دیگر گروه‌های کرد مخالف ترکیه نیز قرار گیرد. کارشناسان ایرانی با اشاره به پویایی‌های قومی در منطقه، هشدار می‌دهند که «جنبش کردی، یک پدیده یکپارچه نیست، اما شبکه‌های همبستگی قومی و ایدئولوژیک آن به‌گونه‌ای است که بی‌ثبات‌سازی یک بخش از مناطق کردنشین، ناگزیر به سایر بخش‌ها سرایت می‌کند و ترکیه نمی‌تواند این آتش را در چارچوب مرزهای ایران مهار کند.»

به بیان دیگر، آنکارا با این سیاست، در حال «بازی با کبریت در انبار باروت» است. اگرچه یکی از دلایل مخالفت ترکیه با تجزیه ایران، دقیقاً «ترس از شکل‌گیری یک کردستان مستقل در غرب ایران» است که می‌تواند الهام‌بخش و پشتیبان کردهای ترکیه باشد، اما سیاست کنونی آنکارا در حمایت از کردهای ضدایرانی، عملاً بذر همان درختی را می‌کارد که ترکیه از میوه زهرآگین آن وحشت دارد. این تناقض، ماهیت «ضدتوازن و ثبات‌شکن» فرامنطقه‌گرایی تحمیلی ترکیه را به نمایش می‌گذارد: الگویی که برای تضعیف رقیب، به ابزار بی‌ثبات‌کننده‌ای متوسل می‌شود که کنترل عواقب آن برای خودش نیز غیرممکن است.

در مقابل این رویکرد ابزاری و تناقض‌آمیز ترکیه، سیاست ایران در قبال کردها، چه در داخل و چه در منطقه، بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا و اصول «ثبات‌سازی، احترام به حقوق شهروندی، و مخالفت با مداخله خارجی» استوار است. این رویکرد را می‌توان «مدیریت بحران از طریق همگرایی و مشارکت» نامید. ایران به لحاظ تاریخی، کردها را نه یک «تهدید امنیتی صرف»، که بخشی اصیل و جدایی‌ناپذیر از ملت ایران دانسته و با اتخاذ سیاست‌های توسعه متوازن، مشارکت سیاسی (حضور گسترده کردها در مجلس، دولت و نهادهای قضایی و نظامی و امنیتی) و به رسمیت شناختن حقوق فرهنگی

و زبانی، به دنبال جذب حداکثری و کاهش شکاف‌های قومی بوده است. لذا، بر خلاف پروژه‌های دستکاری قومی در ترکیه، الگوی ایرانی مبتنی بر همزیستی تاریخی و هویت ملی چندلایه است که در آن، هویت قومی و هویت ملی در تقابل با یکدیگر تعریف نمی‌شوند، بلکه هویت قومی زیرمجموعه‌ای از هویت ملی است.

در عرصه منطقه‌ای نیز، ایران همواره از حاکمیت ملی دولت‌های عراق و سوریه، و حقوق کردها در چارچوب قانون اساسی این کشورها حمایت کرده و با هرگونه مداخله خارجی و تجزیه‌طلبی مخالف بوده است. این سیاست را می‌توان «منطقه‌گرایی مسئولانه» نامید که به دنبال «ایجاد نظم پایدار بر مبنای احترام متقابل و همکاری‌های درون‌منطقه‌ای» است، نه «بهربرداری ابزاری از شکاف‌های قومی برای تضعیف رقبای». این رویکرد، در بلندمدت، «ثبات‌آفرین‌تر و کم‌هزینه‌تر» از راهبردهای ماجراجویانه و تنش‌زای ترکیه است. در حالی که آنکارا با آتش کردی بازی می‌کند، تهران با تکیه بر پیوندهای تاریخی و اعتماد متقابل، به دنبال خنثی‌سازی این تهدید بالقوه و تبدیل آن به یک فرصت برای همگرایی منطقه‌ای است.

در نهایت، مسئله کردها به‌عنوان یک «آزمون نهایی» برای سنجش رویکردهای متفاوت ایران و ترکیه، تفاوت ماهوی دو الگوی منطقه‌گرایی ایران و ترکیه را آشکار می‌سازد. الگوی فرامنطقه‌ای و تحمیلی ترکیه، به کردها صرفاً به‌مثابه «ابزاری برای فشار» و «اهرمی برای بی‌ثبات‌سازی رقیب» می‌نگرد که متناسب با نیازهای تاکتیکی، یا باید سرکوب شوند (پ.ک.ک) یا تقویت (کردهای ضدایرانی). این نگاه ابزاری و فاقد اصول، ذاتاً «ثبات‌شکن» است و با ایجاد چرخه‌های بی‌پایان خشونت و ناامنی، منطقه را به سمت آشوب سوق می‌دهد. در مقابل، الگوی درون‌زای ایرانی، با پذیرش واقعیت تکثر قومی و تلاش برای ادغام و مشارکت، به دنبال «ثبات‌آفرینی پایدار» از طریق «ایجاد عدالت و تقویت همزیستی» است. این الگو، کردها را نه تهدید، که بخشی از راهحل برای معمای امنیتی منطقه می‌داند. تناقض‌گویی ترکیه در این عرصه، بهترین گواه بر ناپایداری و خطرات ذاتی فرامنطقه‌گرایی تحمیلی است؛ راهبردی که به نام تضعیف ایران، ثبات کل منطقه را قربانی می‌کند.

### 3.9. پروژهای هاب انرژی و ترانزیت: محاصره اقتصادی ایران در چارچوب راهبرد خفگی ژئوپلیتیک

اگر سیاست‌های امنیتی-نظامی ترکیه (بخش‌های ۳-۴ و ۳-۷) به دنبال محاصره و تضعیف سخت‌افزاری ایران، و سیاست‌های هویتی-مذهبی (بخش‌های ۳-۲، ۳-۳ و ۳-۵) در پی فروپاشی نرم‌افزاری آن هستند، آنگاه پروژه‌های تبدیل ترکیه به هاب انرژی و کریدورهای ترانزیتی ترکیه را باید «بعد ژئواکونومیک» راهبرد کلان «خفگی ژئوپلیتیک ایران» دانست. این بعد که به‌ظاهر در لفافه‌ای از همکاری‌های اقتصادی و توسعه منطقه‌ای پیچیده شده، در باطن خود، یک «جنگ اقتصادی تمام‌عیار» را علیه ایران سازمان‌دهی می‌کند. هدف غایی این جنگ، نه صرفاً کاهش درآمدهای ترانزیتی و انرژی ایران، که «قطع شریان‌های حیاتی ژئواکونومیک» این کشور و تبدیل آن به یک «جزیره محصور در خشکی» است؛ کشوری که از تمامی کریدورهای اصلی تجارت و انرژی منطقه حذف شده و به‌ناچار اقتصاد آن تضعیف شده و به کشوری وابسته و فاقد توان رقابت منطقه‌ای تنزل یابد. این راهبرد یک «محاصره اقتصادی خزنده» است که با هماهنگی کامل با واکنش‌گتن و با استفاده از اهرم‌های مالی، لجستیکی و دیپلماتیک غرب، در حال اجراست. ترکیه با تعریف خود به‌عنوان «هاب انرژی و حمل‌ونقل» میان چین، آسیای مرکزی، قفقاز، خاورمیانه و اروپا، عملاً «معماری کریدوری» جدیدی را برای منطقه طراحی کرده که در مرکز آن، نه ایران، بلکه آنکارا قرار دارد و این اقدامات حلقه نهایی محاصره ایران را تکمیل می‌کند. در ادامه، چهار ابزار اصلی این راهبرد بررسی می‌شود:

#### 3.9.1. کریدور جعلی زنگه‌زور و «مسیر ترامپ»: قفل شمالی محاصره ایران

کریدور جعلی زنگه‌زور که از آن با عناوینی همچون «دالان تورانی ناتو» و «ناتوی ترکی» نیز یاد شده (بخش ۳-۱)، صرفاً یک پروژه ژئوپلیتیکی-نظامی نیست، بلکه ستون فقرات «معماری ژئواکونومیک ضدایرانی» ترکیه در شمال ایران است. هدف این کریدور، اتصال مستقیم باکو-خنجان-ترکیه و سپس گسترش آن به شرق، به‌سوی دریای کاسپین و آسیای مرکزی است. اهمیت ژئواکونومیک این دالان آن است که «مسیر تاریخی ایران» در تجارت شرق به غرب را که از جاده ابریشم باستانی می‌گذشت، به‌طور کامل دور بزند. (استوار و نظر، 1403، صص. 295-304) لذا کریدور زنگه‌زور «مکمل کریدورهای تحت حمایت آمریکا برای مهار ایران» تلقی می‌شود. در این زمینه، مسیر ترامپ (Trump Route) یا کریدور میانی (Middle Corridor) که از چین و آسیای مرکزی آغاز شده، از دریای کاسپین عبور کرده و از طریق قفقاز و ترکیه به اروپا می‌رسد، دقیقاً در همین راستا طراحی شده است. این مسیر که با حمایت فعال ایالات متحده شکل خواهد گرفت،

آشکارا ایران را از یکی از سودآورترین مسیرهای ترانزیتی جهان حذف می‌کند. این هماهنگی به «هم‌افزایی ترکیه و غرب برای قفل کردن ظرفیت ژئواکونومیک ایران در مرزهای شمالی» تعبیر شده است. در مقابل، کریدورهای ایران‌محور مانند راه‌آهن چین-ایران-اروپا (که می‌تواند کالاها را با زمان و هزینه کمتر به اروپا برساند)، به دلیل این رقابت فرامنطقه‌ای و عدم همکاری ترکیه، با مانع‌تراشی‌های سیاسی و لجستیکی مواجه شده است.

### 3.9.2. کریدور عراق به ترکیه (مسیر توسعه) و احیای راه‌آهن ترکیه-عربستان: قفل غربی و جنوبی

هم‌زمان با قفل‌سازی شمال ایران، ترکیه پروژه‌های مکملی را برای محاصره ایران از غرب و جنوب غرب دنبال می‌کند. مهم‌ترین این پروژه‌ها، «کریدور عراق به ترکیه» موسوم به مسیر توسعه (Development Road) است که با سرمایه‌گذاری عظیم ترکیه و برخی کشورهای عربی، بندر بصره در جنوب عراق را از طریق راه‌آهن و بزرگراه به بندر ترکیه در مدیترانه متصل می‌کند. دکتر احمد کاظمی این پروژه را «بخشی از یک طرح بزرگتر برای منزوی‌سازی ژئواکونومیک ایران» می‌داند و استدلال می‌کند که هدف از آن، رقابت مستقیم با بندر چابهار ایران و مسیرهای ترانزیتی آن به عراق و سوریه است. با تکمیل این کریدور، کالاهای هندی، چینی و خلیج فارس به‌جای عبور از خاک ایران، از طریق دریا به بصره و سپس از طریق ترکیه به اروپا منتقل خواهند شد. لذا این پروژه «دور زدن اقتصادی ایران از جنوب» هم دانسته می‌شود.

در کنار این پروژه، طرح احیای راه‌آهن تاریخی ترکیه-عربستان (که در زمان عثمانی، بخشی از خط آهن حجاز بود) نیز در دستور کار آنکارا قرار دارد. این خط آهن که ترکیه را از طریق سوریه و اردن به عربستان سعودی متصل می‌کند، در صورت تکمیل، «حلقه جنوبی» محاصره ترانزیتی ایران را کامل خواهد کرد و کریدوری رقیب برای مسیرهای ایران-عراق-سوریه ایجاد می‌نماید. این شبکه کریدوری را می‌توان «کمر بند اقتصادی ضدایرانی» نامید که ایران را از چهار جهت (شمال، غرب، جنوب غرب و جنوب) در محاصره ژئواکونومیک قرار می‌دهد. تاکید ترکیه بر احیای این مسیر راه آهن به خصوص هم‌زمان با درگیری آمریکا علیه ایران در تنگه هرمز تشدید شده و در رسانه‌های این کشور و در گفتار مقامات ترکیه به صراحت ایجاد کریدورهای جعلی زنگه زور و راه‌آهن ترکیه-عربستان، ابزاری برای دور زدن تنگه هرمز توصیف می‌شود.

### 3.9.3. صادرات گاز قطر به اروپا از مسیر سوریه: حذف ایران از معادله انرژی اروپا

انرژی، یکی از حیاتی‌ترین میدان‌های نبرد ژئواکونومیک میان ایران و ترکیه است. ترکیه که خود به‌دنبال تبدیل شدن به «هاب انرژی اروپا» و جایگزینی برای روسیه و ایران است، پروژه «صادرات گاز قطر به اروپا از مسیر سوریه» را پس از سرنگونی حکومت اسد با جدیت دنبال می‌کند. این پروژه «خطرناکترین تهدید علیه موقعیت انرژی ایران» است. بر اساس این طرح، گاز قطر که پس از روسیه و ایران، بزرگترین ذخایر گازی جهان را دارد، از طریق یک خط لوله از مسیر عربستان، اردن و سوریه به ترکیه و از آنجا به بازارهای اروپایی منتقل می‌شود. این طرح «تلاش ترکیه برای تصاحب میراث ژئوپلیتیکی ایران در سوریه و تبدیل آن به یک دالان انرژی به نفع خود» می‌داند. این خط لوله، در صورت تحقق، می‌تواند به‌طور کامل جایگزین گاز ایران در بازار اروپا شده و نه تنها ایران را از یک منبع درآمد حیاتی محروم سازد، بلکه اهرم فشار ژئوپلیتیکی تهران را نیز به شدت کاهش دهد. این پروژه، یکی از اصلی‌ترین دلایل مداخله ترکیه در سوریه و تلاش برای سرنگونی بشار اسد بوده؛ زیرا تنها یک سوریه تحت نفوذ ترکیه می‌تواند مجوز عبور این خط لوله را صادر کند.

### 3.9.4. عدم اتصال راه‌آهن ایران به شبکه ترکیه: سنگ‌اندازی خاموش برای تضعیف ایران

در میان تمامی این پروژه‌های کلان، شاید هیچ‌یک به اندازه «عدم اتصال راه‌آهن ایران به شبکه سراسری ترکیه»، گویای سیاست ضدایرانی آنکارا در حوزه ترانزیت نباشد. این اقدام یک «سنگ‌اندازی خاموش اما بسیار مؤثر» علیه ایران است. ترکیه که شبکه ریلی خود را به تمامی همسایگان غربی (بلغارستان، یونان)، جنوبی (سوریه، عراق) و شرقی خود (گرجستان، جمهوری آذربایجان) متصل کرده و حتی در حال اتصال آن به نخجوان و آسیای مرکزی است، هنوز از اتصال این شبکه به راه‌آهن سراسری ایران خودداری می‌کند. این عدم اتصال، در حالی است که ایران می‌تواند مسیری بسیار کوتاه‌تر، ایمن‌تر و ارزان‌تر برای انتقال کالا از چین و آسیای مرکزی به اروپا باشد. این اقدام «کاملاً هم‌گرا با سیاست‌های

فرمانطقه‌ای آمریکا برای تضعیف اقتصادی ایران» بوده و هدف از آن، جلوگیری از تثبیت ایران به‌عنوان یک «مسیر ترانزیتی اصلی و غیرقابل‌چشم‌پوشی» در تجارت بین‌المللی است. زیرا در جهانی که کریدورها شریان‌های قدرت هستند، متصل شدن به شبکه‌های اصلی، به معنای افزایش وزن ژئوپلیتیک، امنیت اقتصادی و توان چانه‌زنی سیاسی است و ترکیه با نگاه هژمونیک خود، نمی‌خواهد ایران از چنین مزیتی برخوردار شود. بنابراین سیاست مذکور «بخشی از تلاش ترکیه برای انحصارطلبی در کنترل کریدورهای منطقه‌ای» است که با حمایت غرب، ایران را به حاشیه می‌راند.

### 3.9.5. منطقه‌گرایی درون‌زای ایران: کریدور شمال-جنوب و مقاومت اقتصادی

در مقابل این محاصره ژئواکونومیک گسترده، راهبرد ایران بر اساس الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، بر «تنوع‌بخشی به مسیرهای ترانزیتی» و «تعمیق همکاری با شرق» متمرکز است. این راهبرد از سوی برخی کارشناسان، راهبرد «ایجاد شبکه کریدوری محور مقاومت» نام گرفته است. محور اصلی این راهبرد، «کریدور بین‌المللی شمال-جنوب» یا INSTC است که ایران را از طریق روسیه به شمال اروپا و از طریق چابهار و بندرعباس به آب‌های آزاد و بازارهای جنوب آسیا و آفریقا متصل می‌کند. این کریدور که ایران، روسیه و هند بازیگران اصلی آن هستند، دقیقاً رقیب کریدورهای تحت حمایت غرب (مانند کریدور میانی و مسیر ترامپ) بوده و از وابستگی به مسیرهای تحت کنترل ترکیه یا غرب رهاست. توسعه بندر چابهار به‌عنوان «دروازه طلایی» ایران به شرق، و سرمایه‌گذاری بر روی اتصالات ریلی شرق-غرب (مانند راه‌آهن خواف-هرات و اتصال به چین از طریق کریدور شرقی)، از دیگر اجزای این راهبرد است. ایران با تکیه بر «موقعیت جغرافیایی منحصربه‌فرد» و «همسایگی با ۱۵ کشور»، ظرفیت آن را دارد که به هاب ترانزیتی منطقه تبدیل شود، مشروط بر آنکه با دیپلماسی فعال و سرمایه‌گذاری زیرساختی، پروژه‌های محاصر مجویانه ترکیه به نمایندگی از آمریکا را خنثی کند. این تقابل کریدوری، چیزی فراتر از رقابت اقتصادی، و بیانگر نبرد میان دو نظم ژئواکونومیک است: نظم تحمیلی ترکیه-غرب که به‌دنبال «انحصار و محاصره» است، در برابر نظم درون‌زای ایران که بر «تعامل و اتصال متوازن» با همه همسایگان و قدرت‌های مستقل شرق تأکید دارد. در این نبرد، مقاومت اقتصادی ایران و توان آن در خلق مسیرهای جایگزین، آزمونی حیاتی برای بقای ژئوپلیتیکی آن خواهد بود.

### 4. نتیجه‌گیری و توصیه‌ها: فراسوی رقابت؛ به سوی نظم منطقه‌ای درون‌زا و متوازن

تحلیل تطبیقی سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی و غرب آسیا از منظر منطقه‌گرایی سازه‌انگاران، تصویری روشن از دو الگوی متقابل و متعارض از نظم‌سازی منطقه‌ای ارائه می‌دهد. این دو الگو، نه صرفاً در انتخاب ابزارها یا اولویت‌های تاکتیکی، که در بنیادهای هستی‌شناختی، منابع مشروعیت و افق‌های غایی خود با یکدیگر تفاوت دارند. ایران منطقه را یک «حوزه تمدنی و هویتی درون‌زا» می‌بیند؛ فضایی که در آن پیوندهای عمیق فرهنگی، زبانی، مذهبی و تاریخی، زمینه‌های طبیعی برای همگرایی و ایجاد بلوکی از کشورهای همفکر و همراه را فراهم می‌آورد. این منطقه‌گرایی که ریشه در «خودتاریخی» و «حافظه جمعی» مردمان این پهنه دارد، رویکردی «بازدارنده، متوازن‌ساز و ثبات‌محور» را اتخاذ می‌کند. این رویکرد، نه به‌دنبال تحمیل هژمونی، که در پی «مدیریت جمعی تهدیدات»، «حفظ حاکمیت ملی دولت‌ها» و «توسعه همکاری‌های درون‌منطقه‌ای» بر مبنای احترام متقابل و منافع مشترک است. در این پارادایم، امنیت یک «کالای عمومی منطقه‌ای» است که باید توسط خود بازیگران منطقه و از طریق اعتمادسازی و همگرایی هویتی تأمین شود، نه از طریق ائتلاف با قدرت‌های مداخله‌گر فرمانطقه‌ای.

در مقابل، ترکیه الگویی از «فرمانطقه‌گرایی تحمیلی و هژمونیک» را برگزیده است. در این الگو، منطقه نه یک حوزه تمدنی مشترک، که «فضایی برای اعاده حیثیت تاریخی» و «تثبیت هژمونی ترکی-سنی» تعریف می‌شود. این منطقه‌گرایی برساخته که ریشه در گفتمان‌های نوآمانیسم و پان‌ترکیسم دارد و فاقد اشتراکات هویتی اصیل با جوامع منطقه است، برای تثبیت خود ناگزیر به «ائتلاف راهبردی با قدرت‌های فرمانطقه‌ای» (آمریکا، بریتانیا و ناتو)، «بهره‌گیری از ابزارهای سخت و نرم تهاجمی»، و «دنبال‌کردن پروژه‌های ثبات‌شکن» است. این الگو، با رویکردی «تهاجمی، ضدتوازن و ثبات‌شکن»، در پی «حذف یا مهار رقبای تمدنی» (به‌ویژه ایران)، «مهندسی هویت و مذهب» به نفع خود، و «محاصره ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک» ایران از طریق کریدورهای زورمدارانه و انحصارطلبانه است.

مقایسه تفصیلی دو کشور در نه حوزه کلیدی (سیاست قفقازی، مهندسی مذهب، هویت‌سازی تورانی، نقش آفرینی در ناتو، مداخله در مناطق آذری‌نشین ایران، سیاست در سوریه و لبنان، موضع در جنگ احتمالی، مسئله کردها، و پروژه‌های ترانزیتی و انرژی)، به روشنی مؤید این تقابل پارادایمی است. در تمامی این حوزه‌ها، ترکیه با هماهنگی کامل یا نسبی با غرب، پروژه «خفگی ژئوپلیتیک ایران» را دنبال می‌کند تا با کاهش توان رقابت منطقه‌ای تهران، خود به هژمون بلامنزاع منطقه تبدیل شود. با این حال، این راهبرد تهاجمی، با یک «پارادوکس بنیادین» مواجه است: ترکیه خواهان ایرانی ضعیف‌شده و به‌حاشیهرانده‌شده است، اما از تجزیه و فروپاشی ایران به‌شدت بیم دارد، زیرا می‌داند که این امر به ظهور یک «اسرائیل دوم» در شمال غرب ایران، خیزش کردها و تهدید تمامیت ارضی خود ترکیه خواهد انجامید. این تناقض، «محدودیت ذاتی و شکنندگی» الگوی فرامنطقه‌گرایی تحمیلی را آشکار می‌کند: الگویی که با ابزارهای بی‌ثبات‌کننده به‌دنبال نظم پایدار است، اما خود بذر آشوب و بی‌ثباتی‌های کنترل‌ناپذیری را می‌کارد که دیر یا زود دامن خودش را نیز خواهد گرفت. بحران‌هایی که ترکیه در سوریه، عراق، لیبی و شرق مدیترانه با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند، گواه این مدعاست.

در برابر این پروژه فرامنطقه‌ای، ایران با تکیه بر الگوی منطقه‌گرایی درون‌زا، علیرغم فشارهای عظیم، توانسته است با «بازدارندگی ترکیبی»، «انسجام ملی» و «ائتلاف‌های جایگزین شرقی»، از موجودیت و منافع خود دفاع کند. تحلیل این رقابت نشان می‌دهد که معمای امنیتی قفقاز و غرب آسیا، نه با پروژه‌های هژمونیک برون‌زا، که تنها با پذیرش و تقویت «منطقه‌گرایی درون‌زا، هویت‌بنیان و مشارکت‌جویانه» حل‌شدنی است؛ مسیری که ایران بر آن تأکید دارد. اکنون، برای تبدیل این دفاع موفق به یک «ابتکار راهبردی پایدار»، ایران نیازمند اتخاذ سیاست‌های فعال‌تر، چندلایه و بلندمدت‌تری است.

در این راستا، ایران باید از مزیت تاریخی خود در منطقه قفقاز جنوبی که پیوند تمدنی و هویتی دیرینه‌ای با کشورهای این منطقه دارد، بهره بیشتری ببرد. تعریف سیاست قفقاز به عنوان یک رقابت چندبعدی صرفاً برای تأمین منافع ایران، ترکیه، روسیه، اسرائیل و ایالات متحده، یک اشتباه استراتژیک است. ایران همچنین به دلیل پیوندهای عمیق تاریخی خود با ملت‌های ارمنستان و گرجستان، از مزیت متمایزی برخوردار است. هر دوی این ملت‌ها نقش‌های محوری در تمدن منطقه‌ای و تمدن مسیحی ایفا کرده‌اند. به عنوان مثال، سلسله‌هایی با ریشه‌های ایرانی مدت‌ها قبل از ظهور ترکها در منطقه، بر ارمنستان، گرجستان و آلبانی قفقاز حکومت می‌کردند و همزیستی مسالمت‌آمیز تاریخی ایرانیان با این سلسله‌ها، زمینه را برای ایفای نقش مؤثر ایران در قفقاز در برابر نفوذ ترکیه و اسرائیل در این منطقه فراهم می‌کند.

از همین رو، بحث‌های مربوط به «فرهنگ ایرانی» باید فراتر از مفهوم «فرهنگ شیعه ایرانی» در قفقاز جنوبی مورد توجه باشد. فرهنگ شیعی قطعاً یک مؤلفه حیاتی است، اما فرهنگ ایرانی بخشی از یک میراث فرهنگی گسترده‌تر است که با دولت‌سالاری ایرانی گره خورده است که به اولین دوره‌های ثبت شده تاریخ بازمی‌گردد. تاریخ باستان، بنیان مشترکی برای بسیاری از اقوام ایرانی - مانند تاجیک‌ها، افغان‌ها و کردها - فراهم می‌کند، در حالی که چارچوب‌های دیگر ممکن است بر نقاط افتراق آنها تأکید کند. در مقام مقایسه، «سیاست ترکی سازی» ترکیه بر ایجاد «مشابهت زبانی» برای متحد کردن گروه‌های متنوع نژادی و مذهبی در قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی متکی است و یک چارچوب مبتنی بر مؤلفه‌های فرهنگی ایرانی می‌تواند به طور بالقوه پیوندهای تاریخی و فرهنگی عمیق‌تری را در اختیار ایران قرار دهد.

در این راستا، با بهره‌گیری از آموزه‌های این پژوهش و با عنایت به نظرات کارشناسان، پیشنهادات راهبردی زیر برای افزایش قدرت نفوذ ایران در برابر رویکرد مخرب فرامنطقه‌ای ترکیه در تعامل با جمهوری ارمنستان ارائه می‌شود:

#### **4.1. ارمنستان: متحد طبیعی و راهبردی ایران برای متوقف‌سازی روند تهاجمی ترکیه**

ارمنستان در قلب قفقاز جنوبی، به‌عنوان «متحد طبیعی و راهبردی ایران» در برابر پروژه‌های توسعه‌طلبانه ترکیه، جمهوری آذربایجان و ناتو، نقشی کاملاً منحصر به‌فرد و تعیین‌کننده دارد. از منظر سازه‌انگاران، ایران و ارمنستان نه فقط دو همسایه، که دو تمدن کهن با تجربه تاریخی مشترک از همزیستی و تهدید مشترک از سوی پان‌ترکیسم و هژمونی‌طلبی عثمانی-ترکیه هستند. فروپاشی ارمنستان یا تضعیف مفرط آن، نه فقط یک فاجعه انسانی، که یک «فاجعه ژئوپلیتیک» برای ایران خواهد بود، زیرا به معنای تکمیل دالان تورانی ناتو، محاصره کامل ایران از شمال، و قطع یکی از حیاتی‌ترین مسیرهای تنفسی تهران به قفقاز و اروپاست. بر این اساس، راهبرد ایران در قبال ارمنستان باید با توجه به نکات زیر از یک «حمایت ضمنی» به یک «اتحاد راهبردی جامع و عملیاتی» ارتقا یابد:

- تضمین امنیت ژئوپلیتیک ارمنستان: ایران باید «خط قرمز» بودن استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ارمنستان (از جمله حفظ استان سیونیک) را به عنوان یک «دکترین رسمی» اعلام کند. هرگونه تلاش برای تغییر مرزهای بین‌المللی به زور یا ایجاد کریدورهای تحمیلی در خاک ارمنستان با مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای، باید با «پاسخ قاطع و هزینه‌ساز» ایران مواجه شود. این تضمین امنیتی، سنگ بنای هرگونه همکاری راهبردی است.

- همکاری عمیق اقتصادی و ترانزیتی: ایران و ارمنستان باید کریدورهای جایگزین و مکمل کریدورهای تحت کنترل ترکیه را با سرعت و جدیت توسعه دهند. تکمیل سریع کریدور خلیج فارس-دریای سیاه از مسیر ایران-ارمنستان-گرجستان، نه تنها ارمنستان را از انزوای جغرافیایی نجات می‌دهد، بلکه آن را به یک «پل ترانزیتی حیاتی» میان ایران و اروپا تبدیل می‌کند و وابستگی آن به مسیرهای ترکیه و گرجستان را کاهش می‌دهد. ایجاد یک منطقه آزاد تجاری مشترک در مرز مغری و سرمایه‌گذاری‌های کلان ایران در زیرساخت‌های انرژی، راهسازی و ریلی ارمنستان، اقتصاد این کشور را به اقتصاد ایران گره زده و آن را در برابر فشارهای اقتصادی ترکیه و آذربایجان مقاوم می‌سازد.

- همکاری دفاعی-امنیتی: با توجه به تهدیدات نظامی فزاینده از سوی جمهوری آذربایجان (با حمایت ترکیه و اسرائیل) و تجهیز ارتش این کشور به تسلیحات پیشرفته ناتو، ایران و ارمنستان نیازمند «همکاری‌های دفاعی مشترک» برای ایجاد بازدارندگی هستند. این همکاری می‌تواند شامل رزمایش‌های مشترک مرزی، تبادل اطلاعاتی در مورد تحرکات نظامی دشمن، و کمک‌های مستشاری-فنی برای تقویت توان پدافندی ارمنستان باشد. امضای یک «پیمان دفاعی دوجانبه» یا طراحی یک «سازوکار امنیتی منطقه‌ای» با حضور ایران، ارمنستان و سایر کشورهای نزدیک به دیدگاه‌های دو کشور مانند هند، می‌تواند معمای امنیتی قفقاز را به نفع ثبات تغییر دهد.

- افزایش همگرایی فرهنگی و تمدنی: ایران و ارمنستان، دو تمدن کهن با دشمنان تاریخی مشترک (پان‌ترکیسم) هستند. تقویت دیپلماسی فرهنگی، ثبت و پاسداشت میراث فرهنگی (به‌ویژه در مناطقی که با تهدید هویت‌سازی جعلی ترکی-تورانی مواجه است)، و حمایت متقابل در مجامع بین‌المللی برای مقابله با تحریف تاریخ، هویت و تمدن اصیل دو کشور، می‌تواند این اتحاد راهبردی را در لایه‌های عمیق‌تری نهادینه کند.

ایران باید درک کند که برای افزایش همکاری و مشارکت خود با ارمنستان و سایر کشورهای قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی، نمی‌تواند تنها بر میراث مذهبی خود تمرکز کند. بلکه باید از سایر ظرفیت‌های تمدنی و هویتی خود در زمینه‌های ادبیات، فلسفه و سایر علوم انسانی برای جذب همکاری و مشارکت ارمنستان در استراتژی قفقاز خود استفاده کند. می‌توان اصطلاح «ایران محوری تکامل‌یافته تاریخی» را برای توصیف بهتر این پیچیدگی پیشنهاد کرد.

علاوه بر این، جنبه مذهبی نیز به همان اندازه قابل توجه است. فراتر از تأثیر بنیادی ایران بر زندگی مذهبی ارمنیان در دوران باستان (مانند نمونه گریگور روشنگر)، نحوه برخورد معاصر با میراث مذهبی و آزادی‌های سنتی اعطا شده به اقلیت‌های مسیحی و یهودی در ایران، نمونه‌ای بارز از تفاوت‌های بین رویکردهای سیاست منطقه‌ای ایران و ترکیه است.

## 4.2. اجرای دیپلماسی فعال کریدوری و خنثی‌سازی محاصره ژئواکونومیک

ایران باید با یک «دیپلماسی کریدوری تهاجمی»، به محاصره ژئواکونومیک ترکیه-غرب پاسخ دهد:

- وابستگی ایران به کشورهای دیگر مانند ترکیه و آذربایجان برای اتصال به ارمنستان از طریق راه آهن یک اشتباه راهبردی است. زیرا به این دو کشور اجازه می‌دهد در صورت تمایل، دسترسی ایران به ارمنستان را مسدود کرده و به ایران فشار آورده و امتیاز بگیرند. بنابراین، ایران باید سیاست اتصال مستقیم به ارمنستان از طریق راه آهن را دنبال کند. پیش از این، در دوران ریاست جمهوری آقایان کوچاریان و احمدی نژاد، توافقاتی در این زمینه با حمایت مالی چین انجام شد، اما در دولت‌های بعدی پیگیری نشد.

- تکمیل فوری کریدور شمال-جنوب (INSTC) این کریدور باید از یک پروژه بر روی کاغذ به یک واقعیت عملیاتی تبدیل شود. رفع موانع لجستیکی، گمرکی و بانکی با روسیه، آذربایجان (در صورت امکان) و هند، و سرمایه‌گذاری عظیم در خطوط ریلی رشت-آستارا و چابهار-زاهدان در اولویت مطلق ایران قرار گیرد.

- فعال‌سازی کریدور شرق-غرب از داخل خاک ایران: اتصال ریلی ایران به افغانستان (خواف-هرات) و از آنجا به چین و آسیای مرکزی، می‌تواند مسیری جایگزین برای کریدور میانی تحت حمایت غرب از قفقاز جنوبی ایجاد کند. البته برای تکمیل این مسیر باید خطوط ریلی ایران به شبکه راه آهن عراق و در صورت امکان ترکیه متصل شود.

- تبدیل چابهار به یک هاب منطقه‌ای: رقابت با کریدور عراق-ترکیه (مسیر توسعه) از طریق توسعه همه‌جانبه بندر چابهار و اتصال آن به شبکه ریلی و جاده‌های کشور، و ارائه تعرفه‌های رقابتی و تسهیلات ویژه به شرکای اقتصادی (هند، افغانستان، آسیای مرکزی) برای جذاب کردن این بندر.

#### **4.3. مقاومت هوشمندانه در برابر دستکاری مولفه‌های هویتی، تمدنی و مذهبی**

در برابر پروژه‌های «اخوانی‌سازی»، «وهابی‌سازی» و «هویت‌سازی جعلی تورانی» (بخش‌های ۲-۳ و ۳-۳) باید اقدامات زیر صورت بگیرد.

- تأسیس یک «نهاد بین‌المللی علمی-فرهنگی» با مشارکت اندیشمندان ایران، ارمنستان، تاجیکستان، و دیگر کشورهای همفکر حوزه تمدنی ایران، برای مقابله مستدل و آکادمیک با تحریف تاریخ و مصادره مفاخر این کشورها توسط باکو و آنکارا.

- تقویت دیپلماسی رسانه‌ای به زبان‌های ترکی، آذری و کردی برای ارائه روایت‌های جایگزین و منعکس کردن واقعیت‌های تاریخی و همزیستی مسالمت‌آمیز در ایران

- ایجاد یک «سازوکار منطقه‌ای گفتگوی مذهبی» با حضور علمای شیعه و سنی مستقل برای خنثی‌سازی پروژه‌های تفرقه‌انگیز سلفی-وهابی تحت حمایت ترکیه و ایجاد همدلی مذهبی در منطقه قفقاز جنوبی

#### **4.4. جبهه‌سازی سیاسی و امنیتی درون منطقه‌ای**

ایران باید ابتکار عمل را برای ایجاد یک «بلوک امنیتی-سیاسی درون‌زا» در قفقاز و غرب آسیا به روش‌های زیر به دست گیرد:

- تقویت فرمت ۳+۳: ایران می‌تواند با ابتکار عمل بیشتر، این پلتفرم را از یک مجمع مشورتی به یک «سازمان منطقه‌ای برای همکاری و امنیت» با دبیرخانه دائمی ارتقا دهد که هدف آن حل‌وفصل اختلافات در قفقاز جنوبی بدون مداخله قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد.

- ایجاد «پیمان دفاعی-اقتصادی» با کشورهای مستقل منطقه: پیشنهاد تشکیل یک «بلوک همکاری و امنیت» با حضور ایران، ارمنستان، سوریه، عراق و دیگر کشورهای همسو که بر اصول احترام به حاکمیت، تمامیت ارضی و مقابله با مداخله خارجی استوار باشد. این بلوک می‌تواند به‌عنوان وزنه تعادلی در برابر «ناتوی ترکی» عمل کند.

- تعمیق همکاری با روسیه و چین: روسیه و چین به‌عنوان قدرت‌های بزرگ ناراضی از نظم تک‌قطبی آمریکا و توسعه‌طلبی ناتو، شرکای طبیعی ایران در مقابله با فرامنطقه‌گرایی ترکیه هستند. هماهنگی راهبردی با مسکو و پکن برای مهار پروژه‌های «ناتوی ترکی» و «کریدورهای ضدایرانی»، ضروری است.

#### **5. مدیریت راهبردی مسئله کردی: شکستن پارادوکس ترکیه**

ایران می‌تواند با یک «دیپلماسی کردی هوشمندانه»، پارادوکس ترکیه در استفاده ابزاری از کردها علیه ایران (بخش ۸-۳) را به یک فرصت تبدیل کند. با تقویت همکاری‌های امنیتی و اطلاعاتی با دولت‌های عراق و سوریه، و همچنین تعمیق گفتگو با جریان‌های معتدل کردی که به حاکمیت ملی دولت‌ها احترام می‌گذارند، می‌توان از کردها به‌عنوان «اهرم فشار علیه ترکیه» استفاده نکرد (که خلاف اصول سیاست خارجی ایران است)، بلکه «تهدید مشترک پان‌ترکیسم و توسعه‌طلبی اسرائیل» را به آن‌ها گوشزد کرد و یک «جبهه متحد» از بازیگرانی که از پروژه‌های ترکیه-اسرائیل متضرر می‌شوند، شکل داد. هدف، خنثی‌سازی پروژه تقویت «کردهای ضدایرانی» ترکیه و تبدیل مناطق کردنشین از عرصه تهدید به سدی در برابر تجزیه‌طلبی و مداخله خارجی است.

معمای امنیتی قفقاز جنوبی و غرب آسیا، محصول تقابل دو خوانش از نظم منطقه‌ای است. نظم تحمیلی و هژمونیک ترکیه که با «جعل تاریخ»، «دستکاری هویتی»، «محاصره اقتصادی» و «توسل به قدرت سخت» در ائتلاف با قدرت‌های فرامنطقه‌ای پیش می‌رود، ذاتاً شکننده، بحران‌زا و در نهایت، خودویرانگر است، چنانکه ترکیه امروز در تله سوریه و تناقضات قومی خود گرفتار آمده است. در مقابل، منطقه‌گرایی درون‌زای ایران که بر «اصالت تمدنی»، «همزیستی تاریخی»، «احترام به حاکمیت دولت‌ها» و «بازدارندگی در برابر مداخله خارجی» استوار است، نه تنها یک انتخاب اخلاقی، که یگانه «راه حل پایدار و واقع‌بینانه» برای تأمین صلح و ثبات بلندمدت در این منطقه آشوب‌زده است. تقویت «محور ارمنستان-ایران» به‌عنوان ستون فقرات مقاومت در برابر پان‌ترکیسم و نفوذ قدرت‌های مخرب فرامنطقه‌ای و ناتو، و پیگیری یک «دیپلماسی منطقه‌ای فعال، چندجانبه و هویت‌بنیان»، می‌تواند موازنه قوا را به نفع نظم درون‌زا تغییر داده و افق جدیدی از همکاری و همگرایی را در قفقاز و غرب آسیا بگشاید. این مسیری است که تاریخ، جغرافیا و هویت مشترک مردمان این منطقه، آن را تجویز می‌کند.

### فهرست منابع

- احمدی، حمید (1388). ترکیه، پانترکیسم و آسیای مرکزی، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال دوم، شماره 5.
- استوار، مجید و هارمیک نظر (1403). نقش کریدور ننگزور بر منافع ملی و روابط دیپلماتیک ایران در قفقاز جنوبی، فصلنامه تعاملات دیپلماتیک، سال دوم، شماره 6.
- جعفری، محمد و محمد دارابی (1401). نقش محور مقاومت در ارتقای امنیت ملی جمهوری اسلامی با تأکید بر مکتب دفاعی امام خامنه‌ای (مد ظله العالی)، پژوهش‌های اجتماعی اسلامی، دوره 28، شماره 125.
- جمشیدی، محمد (1386). نظام‌های بین‌المللی تک‌قدرت محور: تک‌قطبی، هژمونی، امپراطوری، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره چهارم. شماره مسلسل 38.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (1377). نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی، مجله سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره 3.
- رفیع، حسین و اسماعیل مظلومی (1391). موانع همگرایی ایران و ترکیه در آسیای مرکزی و قفقاز، مطالعات اورسیای مرکزی، سال پنجم، شماره 10.
- روشنی، رضا و مسعود مصدق (1400). الزامات نحوه اداره مرزهای سیاسی میان ایران و ترکیه و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه جغرافیایی سرزمین، شماره 71.
- کاظمی، احمد (1389). نگاهی به مناسبات فرهنگی ایران و ترکیه، سایت شخصی، <https://ahmadkazemi.com/?p=3743>
- کاظمی، احمد (1401). توطنه ایجاد «دالان تورانی ناتو» با پیامدهای ژئوپلیتیکی علیه ایران، روسیه و چین، شورای راهبردی روابط خارجی، <https://scfr.ir/fa/?p=145964>
- معصومی، جواد (1401). تبیین پیشران‌های کلیدی جمهوری اسلامی ایران در منطقه قفقاز افق ۱۴۱۰، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، <https://ipis.ir/portal/newsview/707381>
- نقیب‌زاده، احمد و نوذر خلیل طهماسبی (1401). تأملی در سیاست نوعثمانی‌گری ترکیه و دشواری‌های آن برای ایران، مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره 15، شماره 2.
- ونت، الکساندر (1401). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

-Adler, E. & Barnett, M. (1998). \*Security Communities\*, Cambridge: Cambridge University Press.